



رهائی

سال دوم شماره ۶۶
پنجشنبه ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹
به شماره ۳۰ زیال

در این شماره:

• گسترش مبارزات کارگران

و سیاستهای ضد کارگری رژیم

• لایحه قانونی بازسازی نیروی انسانی ...

بازسازی دوایر حفاظت ساواک بشیوه اسلامی

• رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۳)

خانه ازبای بست ویران است

• فدائیان اسلام (۴)

ریشه اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

• در حاشیه رویدادها

و ...

گسترش مبارزات کارگران

وسایستهای ضد کارگری رژیم

بدستال اعلام مملکت وضع اقتصادی مملکت را بدین صورت در سخنرانی میدان آزادی، راجع به نیز در یک مصاحبه رادیو و تلویزیونی بطور صریح از عدم استطاعت مالی دولت در پرداخت پاداش و عیدی به کارگران سخن گفت. بدستال آن انجمنهای اسلامی کارخانجات هر گونه فعالیت برای دریافت حقوق و عیدی را از پیش محکوم کردند. حزب توده نیز طبق معمول برای توجیه ورشکستگی اقتصادی رژیم و نتایج تبلیغ کالای روسی خود محصلت از حرکات "لیبرالها" در جهت به تعطیل کشاندن کارخانهها و دامن زدن به اعتصابات کارگری کرده و خواستار بالا بردن سطح تولید در کارخانهها و اخراج "خرابکاران" گردید. هنوز قبل و قال آقایان و شصت های "بدرستی" بزرگان قوم به پایان نرسیده بود که اعتصابات رانندگان شرکت واحد آغاز گردید. خبری که چنان ناگهانی بود که چنان در سمت فرماندهی عملیات غیر منظم تهدید به فرستادن رانندهای اسبوساز جنوب! برای حل بحران در شرکت واحد نمود. اعتصاب بعد از مدتی خاموش یافت. اما اعتصاب در ایران ناسیونال آغاز گردید و سپس دخانیات بدان پیوست. هم اکنون زمره های اعتصاب در اکثر کارخانهها بگوش میرسد. ماه اسفند، ماه پرداخت عیدی، پاداش و سود ویژه، شاید اوج گیری جنبش کارگری است، و حرکات اخیر جنبش خیابانهای یک جنبش وسیع اعتراضی علیه سیاستهای ضد کارگری رژیم میدهد.



جنبش کارگری ایران هنوز در مراحل اولی رشد خود بسر میبرد. ترکیب اجتماعی خاص طبقه کارگر ایران، عدم وجود یک فضای باز و نسبتاً دموکراتیک در دهدهای اخیر، وجود توهم نسبت به "رهبرانی" که وعده های رستگاری میدهد بخصوص در جامعه ای که فرهنگ مذهبی حاکم بوده و طاعت امر سرع تقلید در مسیر خود آگاه نموده ها، نقش مهمی در ادامه حیات یکی از وحشیترین و بی کفایت ترین حکومت های جهان دارد. ضعف جنبش چپ در تاثیرگذاری بر توده های کارگر از جمله عواملی است که در عدم شکل گیری یک جنبش کارگری نیرومند و پویا که بتواند به خواسته های صنفی - سیاسی کارگران در شکل های کارگری وسیع تحقق ببخشد، نقش داشته است. اما عدم وجود یک جنبش کارگری نیرومند بدان معنی نیست که حرکات موجود که گاهی ستاب فراساده ای بسر می یابند، در تعیین سوازن قوا در جامعه و از آنجا سرسنگبری

سیاسی حاکمیت - شعارها و برنامه های جناح های مختلف - و شکل گیری جنبش چپ موثر نباشد. با اینحال آنچه بعنوان مجموعه ی تجارت جنبش کارگری در سالهای اخیر شناخته میشود از جهات مختلف قابل توجه است این جنبش تجارب نشان دهنده ی راستایی است که این جنبش میتواند در آینده بر اساس آن گام بردارد. طبقه کارگر ایران، دوران رفاه کاذب بعد از اصلاحات ارضی را تجربه کرده و در حالیکه در حیات اقتصادی و اجتماعی حضور همواره زیر چرخهای سنگین سرمایه خرد شده است با تشبیه به درجه ای از قوام اجتماعی دست یافته و برای اولین بار طعم "رشد سرمایه داری" و "بحران اقتصادی" را توانا در فاصله ی زمانی نسبتاً کوتاهی چشیده است. در عمل، امکان جذب سریع به صنایع و خدمات و پس از آن عدم تناسب دستمزدها را با افزایش نرخ کالا، آرایش نموده است. این طبقه هنوز گرفتار مشکلات ناشی از تورم بود که رکود نیز گریبان وی را گرفت. هنوز از مواهب شهرنشینی مستفیض نگردیده بود که متنی واقعی مهاجرت - بی مسکنی و فقر سرور افزون - را لمس نمود. هنوز آگاهانه ی سندیکالستی در او شکل نگرفته بود که ضد کارگری بودن سندیکا های شد ساخته و پرداخته شده نمود. بی آنکه فرصتی یابد سندیکای دیکتاتوری پنهان سرمایه را بشناسد یا دیکتاتوری و خفقان عربان آشنا گردید. طبقه کارگر ایران، قبل از آنکه بتواند به آگاهی درون از خود دست یابد و آسرا به آگاهی بیرون از خود تکامل دهد تحت تاثیر جو عمومی، از توهم رفاه کاذب دوران شاه به توهم جدیدی گرفتار آمد، و پیش از آنکه با مفاهیم جدید سیاسی آشنا گردد، به گذشته رجعت نمود، و از تبارخ توهم جدیدی را بر آوی خود یافت. اما اگر در گذشته توهم رفاه در زندگی مادی او را بی داشت، این توهم جدید در زندگی مادی او جای نداشت و شرایط مادی زندگی آنرا تحدید تولید میکرد و حتی اساساً با آن متضاد بود، او در ذهنیت عقب مانده ی فرهنگی جامعه، اشباحی را یافت بود که در واقعیت زندگی مادی، آنگاه که محبور بود چرخ کارخانه را بچرخاند در آورد وجود خارجی نداشت. این توهم جدید نمیتوانست و نمیتواند به هنگام رو در روی با واقعیت، جلای فریبکارانه ی خود را از دست دهد، و به آگاهی از واقعیت نیانجامد. حاکمیت فردای ۲۲ بهمن، خود را با روند توهم زدایی را آغاز نمود. شمیره ی مذاکرات کارگران به اساس نادیده گرفته شد و با هاله ی "مفسد"

عاجز است. علاوه بر این عدم مهارت فنی کارگران فنی، پروژه‌های و ساختمانی، کسبه عمده‌ترین بخش کارگران بیکار را تشکیل می‌دهد. حتی مانع از جذب آنان در بخشهای از صنایع گردید که هنوز امکان ادامه‌دهی حیات اقتصادی داشت. نتیجتاً ارتش ذخیره‌ی بیکار بنا به تواترهای عمدتاً دهقانی و از آنجمله مذهبی، و بدون چشم اندازی برای اشتغال کار در جمهوری اسلامی اولین تصادم منافع را بوجود آورد.

عدم تثبیت حاکمیت و کشمکش‌های روزانهی جناح‌های حاکم که ساختار اجتماعی آن در زندگی کارگران عدم امنیت فنی، بالا رفتن تصاعدی قیمت‌ها و ثابت ماندن دستمزدها، بود امکان ساخت منسجم شری را به کارگران می‌دهد. کارگران سبدرج و از طریق شناخت عملکردها در می‌یابند که حاکمیت حاداً در شکست فتنه‌ی دهه است. آنها نمیتواند خواسته‌های آنان را برآورده سازد، بلکه حتی وضع موجود معیشتی و آنچه را که بخش بعنوان حاصل مبارزاتیشان بدست آورده‌اند نیز در معرض دستبرد قرار می‌گیرد. اما ماهیت طبقاتی رژیم حاکم بعد از قیام و همچنین امکانات فعالیت سیاسی برای کارگران و کمونیست‌ها، زودتر از آنچه انتظار میرفت، منجر به تصادم بین این بخش از جنبش کارگری و دولت شد. هنوز خاطره‌ی قیام خونین بهمن ماه در ذهن مردم زنده بود که مبارزات کارگران شاغل در اسفند ماه بر سر مسأله‌ی سود ویژه شکل گرفت، و پس از آن در اشکال مختلف و عمدتاً خودبخودی به بخصوص پس از تصویب قانون لغو سود ویژه با دامنه‌ی نسبتاً وسیع، به حیات خود ادامه داد.

در تجارب جنبش کارگری بعد از قیام، نکته‌ی مهم دیگری نیز چشم می‌خورد. دولت در کار خانات و صنایع عمده در سطح کشور، و تملک واحدها توسط دولت سرمایه‌داران بجای تعدادی سرمایه‌دار منفرد، اعتمادیات را به سرعت علیه رژیم کانسائیزه می‌کند. رو در روی دولت با خواسته‌های زحمتکشان، شناخت امیر-یک (تخریب) کارگران را از دولت افزایش میدهد، عمل اجتماعی کارگران و انعکاس آن در ذهن ساده‌ی کارگران غیر آگاه، مؤثرتر از هر تبلیغ سیاسی، ارتباط عملکردهای ضد کارگری سرمایه‌داری را با دولت، نشان میدهد. کارگران در روندی قرار می‌گیرند که سبدرج دریا بند که کارفرمای جدید، از کارفرمای گذشته کمتر قهار نیست. مضاف بر اینکه "دولت مکتبی"، اساساً راه حل دیگری جز اعمال قهر در مقابل کارگران نمیشناسد. در حقیقت مجموعه‌ی این شرایط در دوره‌ای اتفاق می‌افتد که بطور مداوم حوادث سیاسی مهم، گاه حتی با ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی، در ایران بوقوع می‌پیوندد. کارگران ایران نمیتوانند نسبت به این حوادث بی‌تفاوت باشند. گاه بی‌آنکه در شرایط طاقت‌فرسای زندگانی آنان تغییری حاصل شود،

ریاکاری مدعی آنرا فرا گرفت و دست‌آخیر بصورت "انجمن‌ها و شوراهای اسلامی" همچون چماق تکفیر بر فرق آنها فرود آمد. موفقیت‌های قبل از قیام به حد معینی از کنترل بر روند تولید و توزیع به‌مورد دستبرد قرار گرفت. زمزمه‌های انحلال شوراها آغاز گردید. مبارزات سرنوشت‌ساز تحت‌کران به حدی و حتی پایین‌تر از کمک مالی تجار تنزل پیدا کرد. و بدین ترتیب کارگران به‌شدت مشاذه‌ی تاریکی "حکومت مذهب" واقعیت‌های مادی را لمس کردند.

طبقه‌ی کارگر ایران قبل از آنکه بوسیله شود همچون یک نیروی مستقل عربی اقدام کند، با دگرگونی‌هایی سریع و تجاری گسترده در معرض تهاجم قرار گرفت و با آنکه بوسیله‌ی مهمترین حرکت‌های حیات سیاسی و اجتماعی جامعه را نشان داده بود، با ذهنی سبدرج از روایات و نص‌های بزرگان مالکیت خصوصی، و با حس عربی‌تری متافیزیسم و تمایل به الکلیت اشتراکی بعد از قیام با حاکمیت‌های مذهبی مواجه میگردد که در شعار از اوچانداری میکند ولی در عمل قصد به انحراف کثافت‌های جنبش را دارد. اما برای آنکه روند تهاجم زدایی از شتاب نبراینده‌ی سبدرج را کند، صرفاً آشنایی حس با واقعیات و با صرفه‌ی تبلیغات و روشکرهای نیروهای کمونیست پیرامون حاکمیت و تملک آن کافی نبود. علاوه بر این تصادم روزانه‌ی سافسیت حاکمیت و بیرونتاریا می‌باید در عمل شکل حادی بخود گیرد، و این به سمن وجود بحران اقتصادی و سیاسی در جامعه عملی گردید.



جنبش کارگری میبایست تجزیه‌ی جدیدی را آغاز میکرد، میبایست از یک جنبش اعتدالی با فتنه‌ی سیاسی اما خام و کم تحرک به خواست سرنگونی رژیم ماه به یک جنبش اقتصادی و خودبخودی رجعت میکرد. جابجایی حوادث در ذهن میبایست نظم میراث‌پرستی به نظام نوین با مشکلات و مسائل کمتری متولسد کرده. این تصادم در مرحله‌ی اول در آن بخش از جنبش بوجود آمد که بحران فلاکت‌سار اقتصادی قبل و بعد از قیام اثر از طبیعتی ترین حقوق دموکراتیک خود یعنی حق کار محروم کرده بود. رشد وسیع و سریع جنبش بیکاران بعد از قیام آغاز این حرکت جدید بود. ارتش ذخیره‌ی کار در این مبارزات تجارب مهمی اندوخت، او در مقابل خود اوباشی را یافت که بنام پاسداری از انقلابی که خود آنرا برپا کرده بود، به کلوله‌اش میبندند. یکناد گرفت که وعده و وعید و "صبر انقلابی" شکم را سیر نمیکند. به او گفته شد که نه برای مان بلکه برای اسلام انقلاب کرده است. کارگران بیکار آموختند که حاکمیت حقیقی از بر آوردن آن بخش‌هایی از خواسته‌های عمومی زحمتکشان مانند حق کار که برای حفظ ظاهر در قانون اساسی جمهوری اسلامی کنجاشده شده،

پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه‌داران

بخش مهمی از جنبش سیاسی بدست مجاهدین است که ضمن تبلیغ اندیشه‌های انقلابی و همسویی با "لیبرالها" توانسته‌اند بخش نسبتاً عمده‌ای از نیروهای فعال را بسط دهند و جذب نمایند. جریان‌های روبرویست با تبلیغ شعارهایی ضد کارگری همچون "افزایش تولید" در کارخانجات و حمایت از حاکمیت در کل آلود نمودن آب به نفع جناح "لیبرال" هیات حاکمه عملاً موثر افتاده‌اند، از اینرو وظایف بسیار مهم و سنگینی در ایجاد سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی در مقابل کمونیستهای ایران قرار میگیرد، وظایفی که نپرداختن به آنها - در حد توانایی - میتواند به انحراف مجدد جنبش کارگری و همه گیر شدن شوهری جدید منجر گردد، این وظیفه در راستای سیاسی، همانا تبلیغ بدیلی مستقل چپ - بعنوان آن مشی سیاسی که میتواند

ند جنبش مستقل کارگری را به سمت هدف تاریخی خود یعنی سوسیالیسم رهنمون سازد، میباشد. ترجمه‌ی عملی چنین وظیفه‌ای، مبارزه‌ی حاد و بی‌امان علیه جناحین حاکم و تبلیغ خواستهای بحق توده‌های زحمتکش است. امری که تصور تحقق متمرشر آن در شرایط حاضر، بدون اتحاد عمل نیروهای چپ، همانقدر کودکانه است که

تصور اعتدالی انقلابی - اما این مبارزه سیاسی که بیشک میتواند ابعاد گسترده‌ای را بخود اختصاص دهد، بدون مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه جریان‌های کثرت‌گرای لفاظی سوسیالیستی ولی در حقیقت با امیال بورژوازی سعی در منحرف کردن مبارزات کارگری دارند، میسر نیست. این مبارزه‌ی ایدئولوژیک - یک نه در انزاع، بلکه در مورد مسائلی

مشخص - همچون نقش دولت، خرده‌بورژوازی، مسائلی افزایش تولید... باید ادامه یابد و نه تنها روبرویست را افشا کند، بلکه ما ورا چپ را که گسترش موقتی سازمانی خود را با اعتدالی جنبش یکسان قلمداد میکند، مورد نقد و بررسی قرار دهد و به مبارزه‌ی ایدئولوژیک دامن بزند. اما این مبارزه‌ی ایدئولوژیک نیز به تنهایی کافی نیست، بلکه علاوه بر آن باید وسیع‌تر مبارزه‌ی اقتصادی کارگران شرکت نمود و آنرا سازماندهی نمود. ماه اسفند فرصت مناسبی است که مسائلی مبارزه برای سود ویژه و عیدی و پاداش را که خواست همگانی جنبش کارگری

است، سازمان داد. شعارهای سیاسی این سازماندهی باید حول خط‌کشی با حاکمیت، خط‌کشی با روبرویست‌ها، و تبلیغ جنبش مستقل کارگری باشد. باید آنچنان شعاری را انتخاب نمود که علیرغم آنکه از خواستهای عمومی کارگران نشأت میگیرد، به دنبال‌روی کورکورانه از آن منجر نگردد. باید از ماه اسفند بعنوان ماه اعتدالی خواستهای اقتصادی جنبش کارگری و در جهت رادیکالیزاسیون آن و تجربه‌اندوزی بیشتر استفاده نمود.

بدلائل عمدتاً سیاسی و روبنایی و باز تحت تاثیر جو سیاسی حاکم مبارزاتشان با آهنگی کندتر ادامه می‌یابد و گاه شتابی بیش از اندازه می‌یابد. همانگونه که مبارزه‌ی اقتصادی، در چگونگی شکل‌گیری مبارزه‌ی سیاسی و فضای سیاسی موثر است، خود مبارزه‌ی سیاسی و حتی کشمکش‌های درونی هیات حاکمه نیز در شکل‌گیری مبارزه‌ی اقتصادی موثر است. بهم پیوستگی عامل اقتصادی و سیاسی، بنحو بارزی خود را در مبارزات کارگران نشان میدهد، چنانکه در طی دو سال گذشته، با پیدایش اولین خلل در صفوف حاکمیت، جنبش کارگری اوج میگیرد و خود صف بندی حاکمیت موثر می‌افتد و به همینکه زمزمه‌ی اعتصابات بگوش میرسد، جناحین حاکم به ترقلاهای خود برای رسیدن به وحدت و یا مقصر دانستن جناح رقیب در "تاسامانی"، ادامه میدهند.



اینرا که جنبش کارگری به کدام سو میرود، نه صرفاً خود جنبش کارگری - با توجه به مجموعه‌ی ساخت اجتماعی و تجارب سیاسی - بلکه سمت حرکت عمومی جنبش سیاسی در جامعه تعیین میکند. تجارب متعدد جنبش کارگری در کشورهای که طبقه‌ی کارگر آن از انسجام طبقاتی بی‌برفته‌ای برخوردار نیست، و جو عمومی سیاسی و رهبری مبارزات سیاسی - عمدتاً در دست‌اندازهای میانی و یا حتی نوقاشی بورژوازی است - مؤید آنست که کارگران میتوانند تحت تاثیر گرایشات غیر پرولتری قرار گرفته و جدا از هویت مستقل اجتماعی خود، به دنباله‌روی از این حزب و یا آن گروه غیر کمونیست بپردازند. نمونه‌های متعددی در جنبشهای کارگری جهان وجود داشته است که جریان‌های کارگری، تحت تاثیر برنامه‌های بظاهر "مترقی" اما در واقع ارتجاعی، علیه منافع تاریخی خود عمل کرده‌اند. در حقیقت در این نوع جوامیج مرحله بندی سنتی رشد کیفی جنبش کارگری (ابتدا اقتصادی و سپس سیاسی)، در هم شکسته میشود و حلقه‌های متداوم و لاینقطع مبارزات اقتصادی و سیاسی (که لزوماً کمونیستی نیست) را بر سرنوشت کمال جنبش کارگری تحمیل میکند. هر قدر جنبش کارگری بی تجربه‌تر و ضعیف‌تر باشد و هر اندازه جنبش کمونیستی هشت‌تر و ناتوان‌تر هر دوران مشخص از مبارزه، بیشتر بنفیع جریان‌های اقشار غیر پرولتری خواهد انجامید. از تجارب دیگر جنبشها و تجارب تلخ گذشته که بگذریم، تجربه‌ی قیام ۲۲ بهمن نزدیکترین تجربه‌ی ملموس در این زمینه است.

جنبش کارگری ایران امروزه در شرایطی اعتدالی می‌یابد که جو عمومی تاریخی در جامعه به نفع جناح "لیبرال" هیات حاکمه (که فریبکارانه خود را جریانی روبرویست قلمداد نموده است) سنگینی میکند. رهبری



الله کاشانی و عمال بی اراده‌ی او عمل می‌کردند. ولی از همان اولین روزهای حکومت دکتر مصدق، بدلائلی که اشاره کردیم، اختلافات بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، و احتمالا پاره‌ای از ناسرمانی‌های آنها از آیت الله کاشانی، آغاز شد. و بالاخر در شماره‌ی قبل، پس از طرح این اختلافات، مدّکر مدّیم که برای یافتن ریشه‌های اصلی اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام باید به گذشته‌ی آیت الله کاشانی، بیماری‌ها و پیش‌سیاسی او مراجعه کرد.



در آرشیوهای وزارت خارجه‌ی انگلیس درباره‌ی آیت الله کاشانی چنین آمده است:

"سردار پیتوایان مذهبی بود که با انگلستان حکومت دیرینه داشت و بر سر مبارزه با سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بقتل رسید. مرک بدر، کاشانی را دشمن آشتی ناپذیر انگلستان ساخت." (۲)

ماهیها پس از کودتای ۲۸ مرداد، وقتی که آیت الله کاشانی (بدلائلی که در همین مقاله خواهیم دید) با پاره‌ای از جنبه‌های سیاست حکومت سیهید زاهدی به مخالفت خوانی برخاست، در ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی چنین گفت:

"من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل انگلیسی‌ها چه در بین النهرین و چه در ایران، با مساعدت ملت ایران فداکاری کرده‌ام." (۳)

در مورد آیت الله کاشانی خیلی چیزها میتوان گفت ولی در مورد احساسات شدیداً ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی) او تردید نمیتوان داشت. احساسات ضد انگلیسی در آیت الله کاشانی آنچنان شدید بود که حاضر بود (جر با کمونیستها) با هر نیرویی حتی با فاسیم آلمان سازد. مهدی عراقی، یکی از اعضا قدیمی فدائیان اسلام می‌نویسد:

"سکسچر ضد انگلیسی در وجود کاشانی سابقه داشت تا وقتی که ((از عراق)) به ایران آمد و مسالهی آلمانیها مطرح شد، کاشانی تقریباً با آلمانیها صاحب علیه انگلیسی‌ها، وقتی که متغییر به ایران آمدند، ((انگلیسیها)) کاشانی را بعنوان ستون پنجم ((آلمان)) گرفتند." (۴)

البته آیت الله کاشانی به "تقریباً" بلکه حقیقتاً از اعضا آنهم از اعضا برجسته و مؤثر ستون پنجم آلمان بود. ستون پنجم آلمان، برهبری جاسوسان برجسته‌ای نظیر ما بر، کوموتا، سولشده، ایلرین و غیره، قرار بود که پسرار موصوف استالینگراد در ایران کودتا کنند و سرهنگ زاهدی (سرلشکر زاهدی زمان کودتای ۲۸ مرداد)، بجای رضاخان بعنوان رئیس جمهور انتخاب گردد. (۵)

فدائیان اسلام (۴)

و- رازی

ریشه اختلافات

فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

در سه شماره‌ی قبل، ضمن اشاره به مسخ وقیحانه‌ی وقایع تاریخی یکصد سال اخیر توسط رژیم جمهوری اسلامی، درباره‌ی آغاز فعالیت فدائیان اسلام و ترور کسروی و رابطی ایسر ترور با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، با ارائه نمونه‌های متعددی از این کتاب، سخن گفتیم.

گفته‌ایم و لازمست هر بار بگونه‌ای تکرار کنیم که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها و سرنگونی رژیم جنایتکار پهلوی، اگر به فاجعه‌ی تمام رژیم جمهوری اسلامی منتهی نشد و این فاجعه، از دو سال پیش با این طرف، انتشار ویرانگرانه‌ی خود را در وجهیه و جنبه‌ی حاکم این سرزمین بر جا نمی‌گذاشت، بحضرت درباره‌ی فدائیان اسلام موردی پیدا نمی‌کرد زیرا که در بررسی تاریخ سی ساله‌ی اخیر ایران (تاریخ بمفهوم واقعی آن و نه نسخه روایت جمهوری اسلامی)، نقش فدائیان اسلام آنچنان ناچیز است که در شرایط عادی، اشاراتی کوتاه (در زمینه‌ی نقش غالباً خائنه‌ی آنها)، بسنده بود. ولی در شرایط مشخص کنونی، پرداختن به مشروعه‌طلبی شیخ فضل الله و حکومت اسلام خواهی فدائیان اسلام، ما را در ساخت ریشه‌های رویدادهای دو ساله‌ی اخیر و در صاحب ماهیت واقعی جمهوری اسلامی تسهیل می‌دهد، چرا که مشروعه‌ی شیخ فضل الله، حکومت اسلامی نواب صفوی و جمهوری اسلامی آیت الله خمینی، حلقه‌هایی از یک زنجیر است - زنجیری برای در جهل و اسارت ننگه داشتن توده‌ها؛ آنهم درست در لحظاتی که زحمتکشان، رهایی از بندهای ستم را نشان می‌دهند... و غافل از اینکه امپریالیستها و حدایان سرمایه، هنوز "چشمه‌های ترازه و جعبه‌های مارکیری خبره‌کننده‌ی نوظهور، دراخته دارند." (۱)

بازی، در شماره‌ی قبل گفتیم که رابطی آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام چنان بهمین گره خورده است که بدون بحث درباره‌ی آیت الله کاشانی نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام سخن گفت. در همانجا اشاره کردیم که فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۵ با آغاز حکومت دکتر مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) بعنوان گمناگوی آیت -

کردند گفتند که تو مثل انگلیسی‌ها
بگفتی، " (۱۵)

مبارزه‌ی آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیسی
در شیراز سرسبزندگان انگلیسیان در ایران
تغیر قوام السلطنه‌ها، هزارها و رزم آراها
همچنان دستگیرانه ادامه داشت. عملیات
انگلیسی نیز هیچ فرصتی را برای آزار
نمی‌توانست پیدا کند.

در فروردین ۱۳۲۳، آیت‌الله کاشانی به
دستور قوام السلطنه، توفیق می‌شود و مدت دو
سال در تبعید آزاد قزوین در حالت تبعید بسر
می‌برد.

در بهمن ۱۳۲۷، در دانشگاه تهران توسط
راستی‌ها را بی‌شماره می‌قتل می‌دهند (۱۱). و همان
شب، به‌طور رزم آرا (به بهانه‌ی اینکه در
جبهه‌ی آزادی‌گاری شرکت می‌کرد) قتل می‌دهند
و وجود داشت. آیت‌الله کاشانی را به
کشد و آزار می‌دهد، حالا می‌خواهی شاه را بکشی،
شما به کربلا می‌روید و از آنجا به لبنان
میرفتید. آیت‌الله کاشانی مدت ۱۶ ماه در
لبنان در تبعید می‌ماند.

آیت‌الله کاشانی، بعدها (نخستین
خود را از هزار و رزم آرا، توسط قوام السلطنه
می‌کشد و هزار و رزم آرا، توسط قوام السلطنه
اسلام مقتل می‌شود و توفیق می‌شود آیت‌الله
کاشانی در سقوط حکومت چهار روزه‌ی خسروام در
۳۰ شهریور ۱۳۲۸، انکار می‌کند است.



آیت‌الله کاشانی با این گذشته‌ی سیاسی،
همچنان‌که فقط یک رهبر مذهبی باشد و بنا به
اصطلاح معروف جمهوری اسلامی، یک رهبر مذهبی -
سیاسی بود. و به تعبیر دیگر (یعنی حافظ آزادی
حاکم) (جمهوری رهبر سیاسی - مذهبی در آمده
بود، اما قوام السلطنه با این سیاست در
عوانم دیگری بر می‌گرفتند و سر از روی کار
آوردن دیگر مردم را در پی داشت ۱۴۰ می‌بردند که
از سال ۲۵ تا آخرت، بارها می‌بیش نبودند و
بصورت عمال بی‌اراده‌ی آیت‌الله کاشانی عمل
می‌کردند. به‌طوریکه در شهرهای قل، از سوی
آیت‌الله کاشانی (در مصاحبه‌اش با حسنیه‌ی
میکل در سوئیس) و نامه‌ای به آیت‌الله
کاشانی آورده و به‌طوریکه امروز فدائیان
اسلام، می‌گویند آیت‌الله کاشانی "سیاسی کار" شده
بود.

"اما جواب، سیاسی کار نیست. بلکه
سیاست‌سیاسی کار باشد و می‌خواهند
سیاسی کار باشد، سیاسی مکتبی به او
آچاره می‌دهند که اینگونه باشد،"
(پیام انقلاب، شماره ۲۱، ۵۹/۹/۱۲)

"حزب محمد مهدی عیدخدا" (۱۲)، حزب دکنسر
حسین فاطمی، می‌فرماید:

"نواب معتقد بود که شاه و مصدق
و مرحوم کاشانی به توافق رسیده‌اند،
قربانی این توافق، نواب صفوی و یار
نش هستند. (پیام انقلاب، شماره ۲۱، ۵۹/۹/۱۲)

در اینجا ممکن است ادعا شود که
آیت‌الله کاشانی علاوه بر احیای سیاست
انگلیسی، (تغییرات اول)، رضا شاه، هم
بود، چرا که تفسیری کودتا جاسوسان آلمانی
/ سرهنگ زاهدی / آیت‌الله کاشانی / این بختیاری
و بسیاری از رجال سرشمار و افسران ارشد، (۶)
در واقع علیه سلطنت رضا خان بود، پس آیت‌الله
کاشانی هم با "طاغوت اول" مخالف بود.
در جواب فقط می‌گویند: "ما توفیق می‌شود
آیت‌الله کاشانی پس از اینکه مراجع می‌شود
از او خواستند که برای ترک شدن (۷)، به
ایران برگشت و در مجلس موسسان رضاخانی
(برای انتقال سلطنت از خاندان قاجاریه به
خاندان پهلوی) بعنوان نماینده‌ی تهران و
طرفدار رضا خان، شرکت کرد. (۸)

آیت‌الله کاشانی، البته (ما توفیق می‌شود
روحانیون) با "طاغوت دوم" محمدرضا شاه، نیز
مخالفتی نداشت. او در ۱۳۲۲/۳/۱۰ چنین
گفت:

"شاه ما خیلی با فاروق، پادشاه مصر،
فرق دارد. پادشاه ایران به ما توفیق
فاروق، ناسد و خوش‌انساب و نیکو
دبک‌ساز و مستند، شاه یک مستند
تربیت‌شده و عادل است." (۹)

ایوانف در کتاب "داریج نویسی ایران" (نسخه‌ی
فارسی صفحه ۱۲۶)، در بحث مربوط به
شدن صحت، می‌نویسد:

"نروه مذهبی برهبری کاشانی دارای جنبه
های ضد انگلیسی (بود). کاشانی در
زمان جنگ بین الملل دوم دولت دامن
شما یلات فاشیستی برپایی می‌کند
انگلیسی دستگیر و زندانی می‌شود و
پس از آن سوی ایالات متحده می‌کوبد
کرده بود."

به‌رحال پس از شکست ارتش هیتلری در
استالینگراد، طرح کودتا عظیم ماسد، پس از
ورود متفقین به ایران، عده‌ای از معروفترین
رجال سیاسی و افسران ارتش و آیت‌الله
کاشانی دستگیر شدند. آیت‌الله کاشانی
مدت ۲۸ ماه در زندان انگلیسی‌ها بسر برد.
این توفیق ۲۸ ماهه و تمام با سرنوشتی
های فراوان، کسیه آیت‌الله کاشانی به
انگلیسی‌ها را در صورتی قابل شوکت می‌بیند
رساند. آیت‌الله کاشانی (نخستین نفر
انگلیسی‌ها پیدا کرد که می‌خواستند
یک انگلیسی رویرو شود. تنها استثناء در این
مورد، قبول انجام مصاحبه با "تیمور" خبرنگار
دیلی اکسپرس، پس از ترور رزم آرا می‌شود.
حسین میکل که هنگام مصاحبه "تیمور" با
آیت‌الله کاشانی حضور داشت از قول او چنین
نقل می‌کند:

"من مصاحبه‌ی خوا رد کرده می‌شود...
خاطر اینکه ابل و غار تفسیر
دوست‌دارم. من اعتقاد دارم که
همه‌ی انگلیسی‌ها سک هستند و لیس
آنها می‌که برای تو بیش من و ساطنت

(۵۹/۵/۲۵)

حجت الاسلام لواسانی، از اعضاء ندیسی فدائیان اسلام، میگوید:

"... در واقع میند گفت که مرحوم نواب با اعضاء جبهه ملی ارتباط نزدیکی نداشت و مرحوم کاشانی واسطه بود. ایشان تعهد کرده بود که اگر اینها بیایند روی کار، ما میتوانیم خواسته های دینی مان را بوسیله ای اینها اعمال کنیم. فدائیان اسلام و نواب که معتقد به مبانی مذهبی بودند و از مراجع تقلید و پیشوایان بشخص مرحوم کاشانی، روی این حساب، گفته های ایشان را قبول کردند... بعد هم که آنها حاضر نشدند برنامه های اسلامی را اجرا کنند، نتیجتاً این مخالفت شدت پیدا کرد و بارها مرحوم نواب به آنها اعلام کرد و نامه نوشت. حتی یکمرتبه خود من واسطه و پیغام بر از طرف مرحوم نواب بودم با تفنق یکی از برادران ما بنام آقای شیخ محمدرضای نیکبام به منزل مرحوم کاشانی رفتیم، در همین باره متار بود که توی محن حیات با ایشان ملاقات کردیم و پیغام مرحوم نواب را به ایشان دادیم که شما مگر یکی از شکایاتتان این نبود که در این کشور عرق فروشیها بیشتر از دکان تاغواشی است و مردم را بر علیه دولت، ما و شما بودیگران تحریک میکردیم که مردم قیام کنید. پس چه شد حالا که حکومت را در دست گرفتید در این فکرها نیستید؟ ایشان در جواب ما گفت: بروید ببینید، شما نمیفهمید. ما باید اول مسأله نفت را تمام کنیم و بعد به اصول دینی برسیم." (پیا، انقلاب، شماره ۲۴، ۵۹/۱۰/۷)



خلاصه کنیم: تردیدی وجود ندارد که احساسات ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی) در آیت الله کاشانی بسیار شدید بود. آیت الله کاشانی، بر خلاف رهبران جمهوری اسلامی و روحانیون عموماً، نه ضد اجنبی (که غالباً با مواضع ضد امپریالیستی عوضی گرفته میشود) بلکه فقط ضد انگلیسی بود، و این احساسات ضد انگلیسی، بطوریکه دیده ایم، انگیزه های صریحی داشت. و در این احساسات ضد انگلیسی، روحانیت (جز تنی چند از روحانیون نوکسرو سرسپرده ای آمریکا نظیر نمس قنات آبسادی)، کسی با او همراه نبود.

مبارزه ی پیگیر آیت الله کاشانی با دولت انگلیس و سرسپردگان معروف آن نظیر قوام السلطنه ها، هژیرها، رزم آراها را به هیچوجه نمیتوان مبارزه ی دولت انگلیس با

اسلام و با مبارزه ی روحانیت با دولت انگلیس تطبیق کرد. (۱۳)

البته آیت الله کاشانی در اعتقادات ضد کمونیستی چیزی از روحانیون دیگر کم نداشت و حتی همان احساسات شدیداً ضد انگلیسی او مانع از این نشد که در کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت فعال داشته و در موفقیت آن نفتی قاطعی ایفا کند. چرا که در اینجا دیگر انگیزه های شخصی با هر قدرت و شدتی که باشد در مقابل منافع طبقاتی کم رنگ میشود... و شد.

ماهها پس از کودتای ۲۸ مرداد، پس از بازگشت شاه به ایران، پس از خیار رهبری حزب توده، پس از آبراز خوشحالی روحانیت در مورد "رفع خطر از دین و دینک" و پس از سرکوب توده ها، مخالفت خوانیهای آیت الله کاشانی در زمینه ی تجدید رابطه با انگلستان و قرارداد کنسرسیوم و شکوه های ایشان از سرلشکر زاهدی در مورد فراموش کردن قسول و قرارهای خود در کوتاه کردن دست انگلیسی ها (نه آمریکایی ها) از ایران، دیگر تأثیری نداشت و کسی را فریب نمیداد. آیت الله کاشانی گویا در ۲۷ مرداد به مصدق نوشته بود: شما "مرا لکمی صغری کردید". وای ماهها بعد از کودتای ۲۸ مرداد، یکی دو اعلامیه و مباحثه ی آیت الله کاشانی در مخالفت رقیب و مشروط با حکومت سیهید زاهدی و نامه اش به دبیر کل سازمان ملل (که این روزها زیاده درباری آنها سرورده برآه میاندازند)، دیگر اثری نداشت. توطئه های بی شمار او بعد از ۴۰ تیر ۳۱ و بریز خیزانت او در ۲۵ تیر ۳۱ مرداد ۳۲ نه مبارزه ی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان (و نه احساسات کینه توزانه ی ضد انگلیسی از) هنوز از خاطره ها فراموش نشده بود. بعد از ۲۸ مرداد، بقم کلاه "مد امپریا لیست" بودن آیت الله کاشانی ریخته بود. و این بار، آیت الله کاشانی نه بوسیله ی دکتر مصدق بلکه گویا توسط خودش "لکمی حیض" شده بود. در آن هنگامه ی آتش و خون در کوچه ها، در زندان ها، در شکنجه گاه ها و در میدانهای شیر، رنجبوره های نظیر اینکه "من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل انگلیسی ها... فداکاری کرده ام"، دیگر کسی را به هیجان نمیآورد. دیگر حتی آیت الله کاشانی هم رنگ نداشت.

همان کلاهی که آیت الله کاشانی قبل از حکومت مصدق، در مورد استقرار حکومت اسلامی، بر فدائیان اسلام گذاشته بود، سرلشکر زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد، در مورد کوششها کردن دست انگلیسی ها (نه آمریکایی ها) از ایران، بر آیت الله کاشانی گذاشت.



برای پی بردن به ریشه ی اختلافات آیت-

مک بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

الله کاشانی و فدائیان اسلام از دست کسسه‌دار
یک‌زادیه دیگر نیز به ساله نگاه کنیم.

"دکتر بقایی در ضمن نطق خود در مجلس
علیه انگلیس گفت: خاک تعلین آیت
الله کاشانی یک میلیون مرتبه از
کله‌های سیاستمداران انگلیسی به
شرافت تراست." (۱۴)

آقای دیلمر در پایان مصاحبه با آیت الله
کاشانی،

"تا من به دلیلی اکثرویس، بصورت ریسر
ارمال کرد: خدایا کمکم کن... مسردم
کمکم کنید... یک ساعت مصاحبه کرده‌ام
در میان حرارت و التهاب... مصاحبه
با سیاستمداری که بلاشک در ایستگاه
بیست سال گذشته مانندش را ندیدم یعنی
بعد از آنکه بیست سال پیش در واقع
آتش سوزی "ریسختاک" (۱۵) با هیئت
مصاحبه کردم، چنین مصاحبه‌ای پیش
نیامده بود." (۱۶)

از عبارت کم و بیش مبالغه‌آمیز "دیلمر" (بویژه
اینکه دیلمر، در آن جوهریانی پس از تسرور
رزم آرا بدیدن آیت الله کاشانی رفته بود)
و خصوصا از خرده فرمایشات دکتر بقایی، نوکر
امریکا، که بگیریم، به واقعیت نزدیکتر است
اگر بگوئیم: آیت الله کاشانی هر چه بود،
برجسته‌ترین شخصیت روحانی پنجاه سال اخیر
ایران بشمار می‌رود. هیچ یک از روحانیان
کنونی، به تنهایی، با آیت الله کاشانی قابل
قیاس نیست. آیت الله کاشانی را هیچ‌کس
در هیچ زمینه‌ای با تاد سلطان حسینی
روحانیست، یعنی آیت الله بروجرودی مقایسه
کرد). اگر بخواهیم تصویر ششگانه (نه کمالا)
دقیقی از او بدست بدهیم باید بگوئیم کسه
چشمگیرترین خصوصیات چهار تن از روحانیان
کنونی (آیت الله خمینی، آیت الله شریعتمداری،
آیت الله طالقانی و آیت الله بهشتی) را آیت
الله کاشانی به تنهایی در خود جمع داشته
با اینهمه، از نظر بیعت سیاسی، آیت الله
کاشانی نباید پیش از همه با آیت الله
شریعتمداری قابل قیاس باشد و حداقل
اختلافات آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام
را میتوان با اختلافات آیت الله شریعتمداری
و آیت الله خمینی مقایسه کرد.

در شماره‌ی قبل گفتیم که آیت الله
کاشانی از مشربیت، تاجر فکری و تفکرات ما
قبل سرما به داری شیخ فضل الله ها، نواب
مقوی ها و آیت الله خمینی ها، بسیار فاعله
داشت و از نوعی پیش ساسی بورژوازیستی
برخوردار بود. چند نمونه‌ای که در زیر
ارائه میشود بخوبی میتواند طرز تفکر
آیت الله کاشانی و تفاوت آنرا با ترمشوعه
طلبی شیخ فضل الله ها، نواب مقوی ها و
آیت الله خمینی ها، بدست بگذارد. بهر
اساس نمونه‌های زیر، اگر آیت الله کاشانی
امروز زنده بود (علیرغم تمام تحلیل‌های
که در جمهوری اسلامی از وی بعمل می‌آید)

باحتی میتوانست بعنوان "لیبرال" و "غیر
مکتبی" مورد تکفیر قرار گیرد.
آیت الله کاشانی طرفدار قانون اساسی
بورژوازی سابق بود و در زمان تشکیل مجلس
موسسان در سال ۱۳۲۸، از تبعیدگاه خود در لبنان
طی پیامی در دفاع از مشروطیت و مخالفت با
تغییر قانون اساسی، چنین نوشت:

"آقایان نمایندگان... عمر خود را عمر
اغراض مشروطیت قرار ندهید. قانون
اساسی خونیهایی جمعی کثیر از مردم
غیر و وطنخواه دیندار است. چقدر
نهب اموال و هتک اغراض، اتلاف نفوس
در آن راه شد، بهر ترتیب است نگذار
ید تغییر کند... هموطنان عزیز،
در جلوگیری از تغییر قانون اساسی و
دیکتاتوری و مظالم خانمان ستمسوز
فداکاری لازمست. نمیتوانند همه را
بکشند یا حبس نمایند. حرف حساب
ملت با جدیت در دنیای امروز پیش
می‌رود." (۱۷)

آیت الله کاشانی و تنبیه از تبعید لبنان
به ایران برگشت، در پیامی (که توسط دکتر
بقایی خوانده شد) خطاب به مردمی که در مقابل
خانه‌های جمع شده بودند بروی "اسباب مادیسه"
تکیه کرد:

"بسم الله الرحمن الرحیم. بین از سلام،
برادران عزیزم، چون دنیا دار اسباب
است و هیچ امری بدون اسباب مادیسه
نمی‌تواند صورت بگیرد، نباید دنیا عینست
ورزید. باید همه دست برداری و اتحاد
و صمیمیت بهم بدهید و در امور
اجتماعیه همت و مجاهدت و فداکاری
نمائید..." (۱۸)

در کرم مبارزه‌ی توده‌ها علیه امپریالیسم
انگلیستان و تنبیه فدائیان اسلام و روحانیان
و برخی از بازاریان، در زمینه‌ی بستن عرق
فروشیها، حجاب اسلامی و بیرون راندن زنان
از ادارات، بافتاری می‌کردند، آیت الله
کاشانی چنین گفت:

"استعمارگران انگلیسی در این ایام
از راه دیگری وارد شده اند و میخواهند
در مبارزه اخلال کنند. در این ایام
نامه‌هایی با اعضاء بن میرسد که چرا
مشروب فروشیها را نمی‌بندند، چرا
زنها را از ادارات اخراج نمی‌کنند،
چرا دستور نمی‌دهید خانمها چادر بپوش
کنند... اینها با نوکران مستقیم
انگلیس هستند یا مغرضند یا نمی‌فهمند."
(۱۹)

و پیداست نواب مقوی که (ما سند آیت الله خمینی)
"در مکتب داشت"، در این باغها نبود. نواب
مقوی (ما سند آیت الله خمینی) از همان روزاول
خواهان اجرای احکام حکومت اسلامی بود، نه
یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. ولی چنین
نمیشود. فدائیان اسلام از همان آغاز
حکومت دکتر ممدق درمی یابند که مدت پنج سال

مزدور بدون جیره و مواجب آیت الله کاشانی بوده اند. اگر ترور، کمزری، لااقل "اجسور اخروی" داشت ولی کشتن هژیر و رزم آرا، نسه بدرد دنیایشان میخورد و ند بدرد آخرتشان. آنها هیچگونه دشمنی با هژیر یا رزم آرا نداشتند و از هر طرفه جرثکهای می انداختند میدیدند که از این دو ترور، چهار لاله بهنا ضرر کرده اند.

اگر ترور هژیر و رزم آرا از هیئت جهت نفعی برای فدائیان اسلام (و اسلام) نداشت ولی کشتن دکتر مصدق لااقل "اجر دنیوی" بدنیال داشت. در شماره ی قبل گفتیم که فدائیان اسلام فقط ده روز پیش از محروم شدن کابینه ی دکتر مصدق مجلس، تصمیم بدکشتن او میگرفتند. "تاریخ فدائیان اسلام، نویسنده "تاریخ سی ساله ی ایران" و "تاریخ دکتر حسین قاضی یعنی موت محمد مهدی محمدخدا" میگوید:

"برای خواب، مشون، اوایل حکومت دکتر مصدق با اوایل حکومت رزم آرا متفاوتی نداشت." (پیرامون انقلاب شماره ی ۱۲۱: ۵۹/۹/۱۲)

آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات و ناخوشانی های فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی است. فدائیان اسلام در تصمیم قتل دکتر مصدق (در اردیبهشت ۳۵) و سوء قصد به دکتر قاضی (در آبان ۳۵)، از مرجع دیگری (غیر از آیت الله کاشانی) دستور گرفته اند، بدلالی که در شماره ی قبل ذکر کرده ایم این دو مورد، به احتمال قریب به یقین، بدون مشورت و حتی بدون اطلاع آیت الله کاشانی، تصمیم گرفته شد. در اینجا این سئوال می تواند مطرح شود: فدائیان اسلام که مدت پنج سال فقط بدستور آیت الله کاشانی عمل کرده اند اکنون از کجا دستور می گرفتند؟ آیا بدستور مستقیم و یا مع الواسطه، از همانجایی نبود که اخوان المسلمین از آنها دستور میگیرند؟ یا اینکه شواهد بسیاری بر این امر میتواند گواهی دهد ولی ما هنوز غاکتهای لازم برای پاسخ دقیق باین سئوال را در دست نداریم. اما آیا دکتر قاضی، در آغاز حکومت مصدق، بی علت در بیمارستان دروز شونت؟

"جلسه ی آینده ی فدائیان اسلام در لندن تشکیل خواهد شد" (به نقل از همان شماره ی مجله ی پیام انقلاب)



اکنون که زیر و بم رابطه ی آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام (در سالهای ۳۵-۳۶) و ریشه های اختلافات آنها پس از روی کار آمدن مصدق را به اختصار بررسی کرده ایم، برگردیم به سالهای ۲۸ و ۲۹ یعنی بزمان ترور هژیر و رزم آرا. زمانیکه فدائیان اسلام بصورت کماتنه ها و عمل بی اراده ی آیت الله کاشانی عمل میکردند. بینیم که ترور هژیر، دلیل

ابطال انتخابات مجلس شانزدهم و بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید بود و ترور رزم آرا، آن طوریکه فدائیان اسلام امروز با وقاحت تمام اعلام میکنند: "نفرت را ما ملی کردیم، اگر رزم آرا را میکشتم، نفرت ملی نمیشد" (۲۵) سر آغاز نهضت نفست؟

در مقاله ی آینده، بکوشیم با بررسی جوانب این دو ترور، به سئوالات فوق نیز پاسخ دهیم.

توضیحات

(۱) دیروز، چهره ی ضد سلطنتی آیت الله خمینی، حکومت رهائی بخش اسلامی، مبارزه ی ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی، صیقل داده میشد و امروز، در اوج دیکتاتوری آخوندی، توهمی تازه ... و سیاهی نورانی بنی صدر از دور دست میدرخشد و دهانهای سباز از تعجب بازمانده است: "چه شما متوجه ... و غرور شاید سرمایه نقابی دیگر به چهره زند و "چشمه" ای دیگر از جعبه ی مارگیری خود بنمایش گذارد.

(۲) "روحانیت در نهضت ملی شدن صنعت نفت است" بگوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا، "نشر روح، قلم، ۱۳۵۸، صفحه ی ۲۳.

(۳) همانجا، صفحه ی ۱۲۰
(۴) روزنامه ی جمهوری اسلامی، ۱۳ خرداد ۵۹، ویژه نامه ی ۱۵ خرداد. توضیحات اضافی کنیم که روزنامه ی جمهوری اسلامی در ۱۳ خرداد ۵۹ در مقدمه ی صاحبزاده مهدی عراقی می نویسد که قسمت اول این صاحبزاده در حال قبل بمناسبت ۱۵ خرداد ۵۹، یعنی پس از کشته شدن مهدی عراقی توسط گروه فرقان، چاپ رسید. روزنامه ی جمهوری اسلامی در همان مقدمه، علت این تاخیر یکساله را "شرایط ویژه ی زمانی"

(تاکید از ما است) ذکر میکند. براساسی در ۱۵ خرداد ۵۸ یعنی کمتر از چهار ماه پس از قیام، گفتن اینکه آیت الله کاشانی از اعضا ستون پیرامان بود، جایز نبود ولی یکسال و چهار ماه بعد، میشد بعضی از مسائل را بی پرده وی واهمه بیان داشت همانطوریکه حسن آیینست، تئوریست حزب جمهوری اسلامی، در مجلس شورای اسلامی از تودتای ۲۸ مرداد دفاع کرد.

(۵) برای شرح فعال سترن پنجم و نیز نقش کاشانی در آن مراجعه کنید به اسناد مندرج در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، انتشارات جامی، صفحات ۴۵-۶۰.

(۶) مراجعه کنید به کتاب سیاست موازنه ی منفی در مجلس چهاردهم، "حسن کی استخوان، صفحات ۲۶۴-۲۶۷ و نیز به روزنامه ی اطلاعات ۲۸ هزار و روزنامه ی ریح ایران و جهان شماره ی ۶۴۶.

برای تحقیق آرمانهای واقعی زحمتگشان، انقلابی نگریاید

- (۷) درباره‌ی علل جالب این درخواست مراجع تقلید، مراجعه کنید به کتاب "جایگاه مبارزات روحانیون ایران" صفحات ۱۱۸-۱۲۳ (۸) "تاریخ بیست ساله‌ی ایران" حسین مکی، جلد سوم، صفحات ۲۸۷ و ۵۲۲-۵۲۳ (۹) جزوه‌ی "پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲" احمد خلیل الله مقدم، صفحه‌ی ۵۶ (۱۰) "ایران، کوه آتشفشان"، حسن هیکل، نشر "عادیات" قم، ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۹۳ (۱۱) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، توطئه‌ی مشترک رزم آرا و باند کامیخس - کیا نوری بود:

سیاست شوروی در زمان استالین، پس از جنگ دوم جهانی و حداقل تا اوایل سال ۳۲ (زمان سازش امپریالیسم مقتدر انگلیس با امپریالیسم نواخته‌ی آمریکا) با انگلستان در ایران همواره، خوانایی داشته است. پس از پایان جنگ، ماجرای نفت شمال و نفت جنوب (دنباله‌ی اشغال شمال و جنوب ایران در زمان جنگ)، مرکز این توافق است. احسان طبری در سال ۱۳۲۳ مینویسد:

"ما برای انگلستان در ایران، منافعهایی قائلیم و بر علیه این منافع صحبت نمیکنیم" (روزنامه‌ی مردم، شماره‌ی ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

سالها بعد، در زمان نهضت نفت، مخالفت استالین با دولت دکتر مصدق و حملات جنون آسا و بغا هر توجیه ناپذیر حزب توده تا ۳۰ تیر ۳۱ به دکتر مصدق و شعار "ملی کردن نفت در سر تا سر کشور" در همین محتوی قابل بررسی است. در سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، ناصر فخرآرایی، علیرغم دستور شاه "که ضارب را نکشید"، توسط سربازان و "مردم" جابجا کشته میشود. همدست او، عبدالله ارکانی (عضو حزب توده) دستگیر میشود.

تا صرفخرآرایی، با کارت خبرنگار و عکاس روزنامه‌ی "فجر اسلام" وارد دانشگاه میشود. دکتر فقیهی شیرازی، مدیر فجر اسلام، از یاران آیت الله کاشانی است.

- رزم آرا، مرد مقتدر ارتش و رئیس ستاد در آنروز به پادگانها آماده‌باش میدهد. - پس از سالها، برای اولین بار، بجای ۱۴ بهمن، سالگرد شهادت دکتر آرا نیمی در آن سال به پیشنهاد کیا نوری در روز ۱۵ بهمن برگزار میگردد.

- رابط و مسئول عبدالله ارکانی و ناصر فخرآرایی، نورالدین کیا نوری است.

- رضا زاهدی، سرباز وظیفه و ماشینیست نوین رکن ۲ ستاد ارتش در ۱۳۲۷، بعدها اعتراف میکند که کارت خبرنگاری ناصر فخرآرایی را او ماشین کرده است.

اینها و سایر اسناد مندرج در صفحات ۴۸۴ - ۴۸۰ کتاب "گذشته، چراغ راه آینده است" را در کنار افشاکریهای تکان دهنده فریدون کشاورز (در کتاب "من متهم میکنم"، انتشارات رواق، چاپ دوم صفحات

۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۹ و بیویژه صفحات ۱۳۴-۱۱۸) قرار دهید تا همخوانی سیاست استالین (و عمل ایرانیان) با سیاست انگلیس (و عمل ایرانیان) آن نظیر رزم آراها، قوام السلطنه‌ها، هژیوها)، روشن شود. در همینجا لازمست یک نکته‌ی دیگر را متذکر شویم: کشاورز، در همین کتاب افشا میکند که علاوه بر واقعیه‌ی ۱۵ بهمن ۲۷، ترورهای احمد دهقان، محمد مسعود و بسیاری از اعضا ساد و کادرهای "نایاب و مزاحم" حزب (نظیر حسام لنگرا - نی، زاخاریان و غیره) توسط باستانساز کامیخس - کیا نوری انجام گرفته است. فریدون کشاورز میگوید که کمیته‌ی مرکزی حزب و هیات اجرایی آن، از تمام این جریان‌ها بی اطلاع بودند (ص ۹۷) و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در مهاجرت کم کم از آنها مطلع شدند. بسیار خوب. ولی با اینهمه این سؤال همچنان بجای خود باقی است: (بقایای کمیته‌ی مرکزی و هیات اجرایی را که کنار بگذاریم) چرا فریدون کشاورز، حداقل بیست و چند سال درباره‌ی این اسرار وحشتناک و بسیاری دیگر (از جمله لودان آرا و یارانانش توسط کامیخس و غیره)، سکوت کرد؟ (مما حیه کشاورز، برای اولین بار در سال ۱۳۵۶، در کتاب "نفت و قدرت در ایران"، - به فرانسه - ترشتمی شاهروخ وزیری، چاپ لوزان صفحات ۳۴۴-۲۸۶، انتشار یافت.)

(۱۲) "مرسوم بود که هر وقت برادری از فدائیان اسلام بد میدان میرفت لقب "حضرت" یا و میدادند. این لقب را به منهدادند" (پیام انقلاب، "فدائیان اسلام و دکتر سید حسین فاطمی (۲)"، محمد مهدی عبدخدایی، شماره ۲۲ - ۵۹/۹/۲۹).

(۱۳) امپریالیسم انگلیس (مانند هر دولت امپریالیستی دیگر و قبل از هر دولت امپریالیستی)، در همه جا بیویژه در ایران و سایر کشورهای اسلامی، از دین بعنوان وسیله‌ی تحمیل و در جهل نگه داشتن توده‌ها و استثمار هر چه بیشتر آنها، استفاده میکرد. و روحانیت در ایران، مانند بسیاری از کشورهای اسلامی، به امپریالیسم انگلیس تکیه داشت. در مقابل اسناد بیشماری که در مورد اخوان المسلمین (همتای مصری فدائیان اسلام) از بنود تاسیس تا امروز وجود دارد چه کسی میتواند در مورد سرسپردگی جمعیست اخوان المسلمین به امپریالیسم انگلیس تردید داشته باشد.

- (۱۴) ایران، کوه آتشفشان، صفحه‌ی ۷۶ (۱۵) منظور رایشناک، مجلس ملی آلمان است (۱۶) ایران، کوه آتشفشان، صفحه‌ی ۹۵ (۱۷) روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۴۷ (۱۸) همانجا، صفحه‌ی ۵۰ (۱۹) همانجا، صفحه‌ی ۸۱ (۲۰) "سازش با شور و شکر"

“عیدی” کارگران بر سرمایه داران مبارک !

رژیم جمهوری اسلامی که در هر گام خود، کمر همت به نابودی دستاوردهای مبارزات چندین ساله ی زحمتکشان بسته است، امسال نیز برنامه های ضد کارگری خود، “قدیمی به جلو” برداشت و سود ویژه را که بخشی از دستمزد کارگران بود، لغو نمود. آنچه را هم که بنام عیدی و پاداش مجبور به پرداخت شده، مشمول وصول مالیات و احتساب میزان حقوق دریافتی آنها نموده است. چنانکه امسال بعنوان عیدی، دو برابر دستمزد ماهانه تا حداکثر ۸۵۰۰ تومان به کارگران و دیگر کارکنان کارخانه ها - پس از کسر کردن ۸ درصد و ۱۰ درصد برای شرکت تعاونی - پرداخت شده است؛ که این مقدار با توجه به سطح متفاوت دستمزد یک کارگر و یک مهندس بیابان تبعیض در بین کارگران و سایر کارکنان کارخانه میناشد....

... از این رو کارگران ماشین سازی و... از دریافت این بااملاخ عیدی عادلانه ی جمهوری اسلامی خودداری کرده اند.... اگر سرمایه داران باین سیاق دریافتند که جمهوری اسلامی مادی امن و تنها پناه آنهاست، کارگران نیز به تجربه آموخته و می آموزند که فریب عوارضی های هبسات حاکمه را نخورند، و در پس هر ادعای بظا هر دلفریب حاکمان فد انقلابی، ماسک دروغین آنها را ببردند و مقابله و منافع واقعی شان را تشخیص دهند. سردمداران جمهوری اسلامی به حق از سلف خویش - شاه - آموختند که چهره ی واقعی خود را در پشت نقاب اسلامی حمایت از کارگران (مستضعفین) پنهان سازند....

... لغو سود ویژه و نحوه ی تقسیم “عیدی” امسال کارت تبریک جمهوری اسلامی برای سرمایه داران بود. بگذار سرمایه داران کدر پناه جمهوری اسلامی، عید با سازی نظام سرمایه داری و مرگ انقلاب را جشن بگیرند. انقلاب عید واقعی توده ها است، انقلاب جشن زحمتکشان است. در عید قریب توده ها، در جشن زحمتکشان، سرمایه داران و همه ی جیره خواران شان به عزای خواهند نشست، و آنگاه نظام استعماری سرمایه داری به زباله دان تاریخ افکنده خواهد شد.

★ زنده باد انقلاب سوسیالیستی، عید واقعی زحمتکشان

★ نابودیا نظام سرمایه داری

هواداران سازمان وحدت کمونیستی (تبریز) ۵۹/۱۲/۱

تصحیح

در تایپ مقالات فدائیان اسلام در شماره های ۶۲ و ۶۳ غلطهای زیر رخ داده است که بدین وسیله تصحیح میگردد:

شماره ی ۶۲

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۹	۲	۲۲	فرماندهی	فرماندار
۱۰	۲	۳۰	نظامی	نظامی
۱۲	۱	۴۰	سال ۳۶	سال ۳۴

شماره ی ۶۳

۸	۲	۹	“عملی	“علمی
			بودن	بودن
۱۱	۲	۲۴	اصلاحات	اصطلاحات

توضیح

مقالات در امضاء نشریه ی رهائی منعکس کننده ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند یا آنکه از جنبه ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، مهدها میتوانند در پاره ای از جزئیات مطابقت نظر رهبری امضاء آن نباشد.

رفقا!

درنگ کنید

و پخش رهائی

بگوشیها

دو سال پس از قیام، این است شعار حاکمان: زندان، تفنگ، شکنجه

۳

روزمندگان،

انقلاب

و مسائل انقلاب ایران

خانه آریای هست و ایران است

بزداید و همواره گرایشات اپورتونیستی چپ یا راست خود را بشیوهی اپورتونیستی راست یا چپ مورد انتقاد قرار خواهد داد.

راستی چه رابطهای هست میان اپورتونیسم و بیشایدتولوژیک؟ چرا اپورتونیسم همواره حامل نطفه‌های تجدید نظر ارتجاعی در مبانی انقلابی مارکسیسم است و چرا همواره به رویزیونیسم منجر میشود؟ پاسخ باین سؤال کار مقاله‌ای حاضر نیست، فقط بطور مختصر اشاره میکنیم که اپورتونیسم تا آنجا که علل معرفتی داشته باشد هنگامی شکل میگیرد که ایدئولوژی از انسجام برخوردار نباشد، ملغمه‌ای از پیشداوریهای پیش ساخته و دریافت‌های ناشی از پراتیک کور باشد، کل واحد و هماهنگی را تشکیل ندهد، از عناصر درونی دیالکتیکی که لازمی تکاملش هستند برخوردار نباشد و هر نگرش ضدی، ضدیت بمعنای مصطلح تلقی شده و سرکوب گردد و بعبارت خلاصه، هنگامیکه ایدئولوژی بمعنای دقیق کلمه وجود نداشته باشد.

در چنین هنگامی، آنچه که یک جریان تمام ایدئولوژی بر آن نهاده، همواره ظرفیت و گشادی است که میتوان هر عنصری را در آن گذاشت و هر عنصر دیگری را از آن برداشت و میتوان هر معیونی را در آن بخت بدون آنکه ظرف، ظرفیت خود را از دست بدهد، بدون آنکه تمامی تغییر و تحولات درونیش موجب دیگر شدنش بشود، چرا که بدنه و فلز این

ظرف را "دگم"های جامد و تکامل نیافتنی تشکیل میدهند. این ظرفی است دورانداختنی که هر قدر هم در حفظ آن و در ترمیم و رویگری آن تلاش شود، سرانجام تحت فشار واقعیات، بحرانها، مبارزات طبقاتی و بخصوص مبارزه‌ی ایدئولوژیک

مجاله خواهد شد و از هم خواهد پاشید؛ چنین ظرفی که تشکیلات و شیوه‌های برخورد استالینی تجسم زنده و در عین حال بیروح است، چنین ظرفی که عناصر درونیش هیچگونه امکان برخورد سازنده‌ی درونی و تغییر حجم ظرف یا نابودی آن را ندارند، همواره عنصری را با خود حمل میکند که ماهوی آنست و مدت‌هاست که در سراسر جهان همه شاهد آنیم: بحران استالینیزم. استالینیزم ماهیتاً نمیتواند ایدئولوژیک و تئوریک داشته باشد و از آنجا

سازمان روزمندگان مدعی است که انحرافاتش مفتی دوره‌ی معینی است که از شریه‌ی ۲۴ شروع و در شریه‌ی ۴۰ به پایان میرسد. هر چند روزمندگان اینجا و آنجا اشاره میکنند که این انحرافات در گذشته ریشه دارند، معذراً تاکنون به ریشه‌یابی آنها نپرداخته است. در واقع روزمندگان بر آنست و میخواهند دیگران و بویژه هواداران خود را متقاعد کنند که این انحرافات مختص "عناصر" اپورتونیستی بوده است که مدتی در سازمان فعالیت داشته‌اند و اینک با اخراج ایشان تقریباً همه کارها روبراه شده است، و این انحرافات نه پیشی و استراتژی یک، بلکه تاکتیکی بوده‌اند.

بررسی ما حول مسأله‌ی انقلاب ایران دور میزند و در حاشیه‌ی خود سایر مسائل را (از قبیل حاکمیت، دولت، استراتژی انقلاب و...) نیز مورد نقد و تحلیل قرار میدهد و در ضمن میکوشد با استناد به مقاله‌ای از روزمندگان که ظاهراً نوشته‌ی جناح "چپ" هستند، نشان دهد که انحرافات روزمندگان، نه تاکتیکی، بلکه ایدئولوژیک است، مختص به چند فرد نبوده بلکه در کسب و بیش روزمندگان جریان داشته و در یک کلام: خانه از پای است و ایران است! مادام که روزمندگان بینش خود را میرد یازبینی قرار ندهند و مادام که همواره و در هر حال پراتیک خویش را توسط تئوری غنی نمازد و تا هنگامیکه آکتیویسم و براگماتیسم تعبیسی کننده‌ی موضعگیری‌های تئوریک و پراتیکش باشند و درکش از مفولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی درکی ابتدایی و حتی بایین‌تسری از حد الفیاء باشد، همواره بروز این "اخراج" ها و یا "انحطاط" ها، بروز سردرگمی‌ها و بازی با افکار و سرزنش‌توده‌های هوادار و توسل به وسیله‌کاری تئوریک و افتادن از راست به چپ و برعکس، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و هر واقعه‌ی مهم اجتماعی (از قبیل جنگ ایران و عراق) بستر مناسبی خواهد بود برای بازگشت به عقب و افتادن به راست بدون قیوم، یعنی هرگز نخواهد توانست اپورتونیسم یعنی این الوقتی، از این شاخ به آن شاخ بپرد و توانایی توجیه کردن هر انحرافی (غیر از قول و غیره...) را از خود

که همواره این انسجام را در "تکلیفاتهایی" و در خارج و در داخل میجوید، و از آنجا که هیچ مرزی نمیتواند در مقابل ریسکهای ایدئولوژی و روح مبارزه ای طبقاتی و ایدئولوژیک مانع ایجاد کند، انسجام از هم پاشید، انتصاب در رزمندگان نموده ای از این از هم پاشیدن است و نه از این و نشانه آخری آن خواهد بود.

این چه بیعتی است که به فسطاط رزمندگان ۲۴ تا ۴۰ بلکه از همان ابتدا به "قد انقلاب" ضد امپریالیست "میتواند فاضل باشد؟ این چه طوفی است که میتواند و میخواهد با انقلاب دموکراتیک سرمایه داری را نابود کند، عناصر کاملاً نامحاسب را در خود جای دهد، مدتها به "بورژوازی ملی" قائل باشد و بی آنکه این بورژوازی ماهیها تغییر کرده باشد آنرا اسطوره بخواند و در صف "ضد" "انقلاب" جای دهد، مدتها بر سر خرده بورژوازی تردد باشد، خصوصیات خرده بورژوازی روسیسه را آن نسبت دهد، در فکر اشتغال با آن باشد بعد بی آنکه این خرده بورژوازی نیز ماهیها تغییر کرده باشد آنرا از "صف انقلاب وحشی" خارج کند و صف "ضد امپریالیست" را از آن باز بیستاند و مبارز ساده تر خودش در صف بندی طبقاتی تعبیرات اساسی ایجاد کند و باز هم بگوید انقلاب دموکراتیک است؟ نه یک بار به دو بار بلکه ده ها بار به اشتباهات حسود سی برسد اما همواره آنها را جزیی و تاکتیکی فتلداد کند و هرگز در درستی نکردن و استراتژی خود شک نکند؟ این چه استراتژی است که تا کنیکش فاضل است آنرا دارد که کاهنی به چپ بزند، کاهی بر است و کاهی بیستند "حیرالامور و وسطها"؟ آن بدین، آن ظرف، و این استراتژی، استالینسم هستند یعنی نگرشهای ماهیها راستروانده، و اگر حرف این بیستند، یعنی اگر این "استراتژی" از اساس حسود راست نمیسود، هرگز امکانی برای راست روی و نا چپ روی ناکنیک فراموش نمیدارد. این استراتژی نیست، بلکه اپورتونیسم است، تا کنیک است، و مرحله گرایی است که حاشیه استراتژی شده است. اعتقاد به "انقلاب مرحله بد مرحله" و صدور فتوا در مورد "متحدین" و "دشمنان" بیزولتاریا در هر مرحله همواره

به عیانات با بورژوازی و با خرده بورژوازی منحرف شده است. مرحله ای انقلاب چیست؟ دموکراتیک است، بی حزب کمونیست نه فقط باید با کمونستان متحد شود بلکه باید در آن حسیل گردد، مرحله ای انقلاب در امریکای لاتین دموکراتیک است، بی کمونیست ها باید با

"بورژوازی ملی" متحد شوند، مرحله ای انقلاب ایران دموکراتیک است، بی کمونیست ها باید در صورت مفتاحی با خرده بورژوازی جاکم اشتغال کنند، و هر که غیر از این بگوید حتماً "تروسیسم" است، شایسته راست میگویند: حزب توده، فدائیان اکثریت، حزب رنجبران و سایر "مل" هایی که سه هر یک بنوعی جناحی یا تمایزی با کمیت گونشی را مورد حمایت قرار داده اند، هم به "انقلاب"

دموکراتیک ضد امپریالیسم قائلند و هم مخالفان را با خوب تروسیسم میروانند. ماهها ابحراف، راست روی، چپ روی، و اشتباه نویسی برای یوحنه ابحراف لازم بود، ماهیها میبایست رفقای رهبری یک "بورژوازی را" "بخش برنج" و "بخش صحرایی" بداند و رفقای رهبری رزمندگان از سر و کول خرده بورژوازی ارتجاعی حاکم بالا برود و خرده ها بکارند با حق امپریالیست بودن آنها ناسپ کنند و باس بریب بوده های جوانان را به کمرا همی بکنند و در تمام آن مدت هر صبح بیدای اعتراضی را از درون و بیرون بیستند "تروسیسم" "سیدروسکسم" و "توبوسکسم" آنها بدون استدلال خاصی باشد و همسندی اینها را هم به هر یک از سر برن "سکسلا" دموکراتیک در یک حاشیه سرمایه داری انجام دهد و سرانجام با روسیسم از آثار یکسانی از همان حرمانات سهم بد "تروسیسم" (۱) ایجاد مبارزان کمونیست کند که و حذر هیچ "مضمون سوسیالیستی" برای انقلاب باشد و در پی ندارد دیدن برای سوسیالیسمی کردن انقلاب ایران باشد.

هر حال بهر استعدادی که این رفقا همچون گذشته در واقعیات اجتماعی تحول ایجاد کنند و انقلاب ایران را به سوسیالیسمی ارتقا دهند، بیستم جراحی و حکومتی انقلاب دموکراتیک شان جفت و ساج سیاسی آن کد است. در این صورت باید سوسیالیسم انقلاب سوسیالیسمی آنها در آمدنی بد چندان دور را نیز حدی بریم، در اینجا مسیما نخواهیم گوید نباید کم انقلاب ایران سوسیالیسمی است، چرا که اینکار را قبلاً کرده ایم (۲). فقط میگوئیم در کیدی نادرست رزمندگان را از مفولات مختلف سال دهیم، و همانطور که گفتیم شاید کنیم که خاسته از پای ست ویران است.

رزمندگان هرگز و هیچ جا مستملاً به بررسی و انبیاات محتوای اجتماعی انقلاب ایران نپرداخته اند، همواره با طرح مساله را با درست دانسته "خرده بورژوازی و انقلاب" و با آنچه در مورد آن ساله گفته ریمسده و استدلالی بوده است برای انتاب مساله ای دیگر نوع اخیر را میتوان در سری "انقلاب" خلق و ضد خلق "استراتژی سیاسی بکار و رزمندگان شماره های ۱۶، ۱۷، ۱۹، و ۲۰ بیستی بیل از

ظهور "اپورتونیسم راست" یافت. در این مقالات (که ما به صفحات آن که بصورت خرده منتشر شده ارجاع خواهیم داد) رزمندگان در پی انتقاد از بکار در مورد "خلق و ضد خلق" و مسائل استراتژیک است و در ضمن اشاراتی هم به مرحله ای انقلاب ایران دارد که فقط بکار انتقاد و بررسی "خلق و ضد خلق" سیایند و اگر آنها را در رابطه با خودشان یعنی مساله ای انقلاب ایران مورد بررسی قرار دهیم، مسوجه می شویم که حذر نادرستند و قدر تمسک به دلیل پردازی بدون مستند کردن خود، دلائل، باعث گرفتاری در شناختن میشود. رزمندگان می نویسند:

"... هر انقلابی بطور کلی بمعنای سرنگونی طبقه حاکم و جایگزین شدن طبقات تحت سلطه میباشد." (اسطراب ... صفحه ۲۰)

کمی سعد خواهیم دید که این نظریه نویین در جه موردی بکار رفته است. اما قبل از آن مجبوریم بخاطر پذیرفتن این نظر اجباراً بپذیریم (و یا این پذیرش تمامی تاریخ گذشته را تحریف کنیم) که مثلاً در انقلاباتی که در جوامع ماقبل سرمایه داری (برده داری، فئودالی، آسیایی و...) روی داده اند این بردگان و سرفها و غیره بوده اند کسسه برده داران و فئودال ها و غیره را سرنگبون کرده و قدرت سیاسی را بدست گرفته اند. از آنجا که رزمندگان در پی اشیا و مسائلی دیگر بوده است، براحتی و یا سادگی تمام این واقعیت ساده و آشکار بر همگان را ندیده گرفته است که هرگز در هیچ انقلابی در جوامع ماقبل سرمایه داری طبقات تحت سلطه بقدرت نرسده اند. بهر حال بهتر است این تعریف نویین را در بطن کل استدلال مورد مطالعه قرار دهیم:

"تردیدی نیست که مرحله انقلاب در هر جامعه بستگی به وضعیت اقتصادی و نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر آن جامعه نیز دارد. اما از آنجایی که هر انقلابی بطور کلی بمعنای سرنگونی طبقه حاکم و جایگزین شدن طبقات تحت سلطه میباشد، و از آنجایی که طبقه حاکم بر یک جامعه همیشه و در همه حال همان طبقه حاکم اقتصادی نیست، و ممکن است کسسه انقلاب متوجهی سرنگونی و نابودی طبقه ای باشد که از لحاظ اقتصادی بهمان نحو حاکمیت نداشته باشد که در عرصه سیاست و اداره جامعه حاکم است، بنابراین ((...)) چنین نتیجه میشود که مرحله انقلاب به عوامل دیگر نیز غیر از عامل اقتصادی بستگی دارد." (همانجا)

اما دقیقاً "از آنجایی که" رزمندگان در این استدلال یک تحول کوچک ایجاد کرده، "بنابر این چنین نتیجه میشود که" تحریف بزرگی انجام داده است. مرحله انقلاب به "نظام اقتصادی - اجتماعی" نیز بستگی دارد اما علاوه بر آن به عوامل دیگر غیر از "عامل اقتصادی" نیز وابسته است. یعنی نظام اقتصادی - اجتماعی در تحلیل رزمندگان معادل است با عامل اقتصادی! از اینکس به بگذریم، اگر این استدلال را که صورت عام دارد و باید بر هر شرایطی "بطور کلی" دلالت کند در مورد ایران کنونی بکار ببریم نتایج اعجاب آوری بدست خواهیم آورد:

"طبقه حاکم از نظر اقتصادی در ایران طبقه سرمایه دار است... که امروز در قالب بورژوازی لیبرال کلیت خود را به نمایش گذاشته است... انقلاب ایران وظیفه دارد این طبقه را نابود کند." (رزمندگان شماره ۹ ص ۲۰)

رفقا همین حکم را در مورد ایران نیز بکار ببرید و نتیجتاً مرتکب این اشتباه متدولوژیک میشوید که خرده بورژوازی را یک طبقه قلمداد میکنند. از این اشتباه که بگذریم، همه میدانیم که خرده بورژوازی حاکم که "از نظر اقتصادی" حاکم نیست. از لحاظ سیاسی در کنار این بورژوازی حاکمیت دارد. حال وظیفه انقلاب در قبال این "طبقه ای" که از لحاظ اقتصادی بهمان نحو "حاکمیت" ندارد که "در عرصه سیاست و اداره جامعه" دارد، چیست؟ سرنگونی آن؟ نه! رزمندگان در آن زمان ها پاسخ میداد: ائتلاف با آن! و سرنگونی "طبقه حاکم از نظر اقتصادی" (و این روزها از سرنگونی کل حاکمیت صحبت میکنند. چه شده؟ آیا خرده بورژوازی توانسته "از لحاظ اقتصادی" هم بهمان نحو حاکمیت بدست آورد کسسه از لحاظ سیاسی دارد؟ نه! این رزمندگان است که طبق معمول به اشتباه "تاکتیکی" خود پی برده اما "استراتژی" را دست نخورده باقی گذاشته است و انکار نه انکار کسسه از این شاخ به آن شاخ بریده است. اگر بررسیمان را ادامه دهیم بیشتر شکفت زده خواهیم شد. رزمندگان پس از نفل قولی از استالین و مثالی درباره روسیه بالاخره باین نتیجه میرسند که:

"خلاصه آنکه انقلاب، نوع و مرحله ای آن علیرغم بستگی آن به وضعیت اقتصادی جامعه، بیش از هر چیز و مستقیماً تابع روند مبارزه طبقاتی و وضعیت آن میباشد." (اسطراب ... صفحه ۲۲)

و یا:

"امر انقلاب، نوع و مرحله ای آنها به وضعیت اقتصادی بستگی نداشته و از آنجا که هر انقلابی متوجهی بچگونگی آوردن قدرت از کف طبقه حاکم است، پس ((...)) امر انقلاب، نوع و مرحله ای آن بیش از هر چیز بستگی به وضعیت طبقاتی جامعه دارد و مستقیماً بوسیله اوضاع مبارزه طبقاتی جامعه تعیین میشود" (همانجا، صفحه ۲۱) (تاکید از متن اصلی است)

اینکه "وضعیت طبقاتی" و "روند مبارزه طبقاتی" یعنی چه معلوم نیست. (در اینجا معلوم نیست ولی ما در طور آینده معنای مبارزه طبقاتی و در نظرات اخیر رزمندگان خواهیم یافت.) مثلاً آیا میتوان پرسید که "نوع و مرحله" انقلاب در آمریکا و اروپای

امکان ندارد "صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی تغییر باید" بدون آنکه تحولی بنیادی در نظام اقتصادی - اجتماعی جامعه روی داده باشد. مگر اینکه این "استراتژی" از همان نوعی باشد که قبلا گفتیم و رزمندگان نیز آنرا با نقل قولی از استالین چنین تعریف میکنند:

"استراتژی عبارتست از تعیین سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی پرولتاریا بر اساس مرحله‌ی موجود انقلاب و تهیه‌ی نقشه‌ی مشخصی برای صف‌آرایی قوای انقلابی (داخلی عمده و فرعی) و مبارزه در راه از پیش بردن این نقشه در طول مدت این مرحله از انقلاب... استراتژی با انتقال انقلاب از یک مرحله به مرحله دیگر عوض میشود" (اسطراب ۱۸ صفحه ۱۸)

"آموزگار کبیر" که در اینجا نیز فراتر از نوک دماغ خود رانمیبند، رفقای رزمندگان را نیز دچار نزدیک بینی کرده است: مرحله‌ی کنونی انقلاب طبق سفارش استالین و پذیرش رزمندگان دموکراتیک است. "سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی پرولتاریا" هم عبارتست از نابودی سرمایه داری وابسته، سرنگون کردن بورژوازی (و اخیرا و احتمالا خرده بورژوازی حاکم) و نابودی سرمایه‌های بزرگ و متوسط و پس از آن هم استقرار جمهوری دموکراتیک خلق. بسیار خوب، پس از تمام شدن این مرحله احتمالا مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی فرا خواهد رسید و چون "استراتژی با انتقال انقلاب در یک مرحله به مرحله دیگر عوض میشود" پس "پرولتاریا"ی رزمندگان باید "استراتژی" نویسی تدوین کند و مشخص سازد "سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی پرولتاریا" را بر جمهوری دموکراتیک خلق! و نقشه "مبارزه" یا طبقات حاکم (پرولتاریا و خرده بورژوازی نامرئی) را ترسیم کند! اگر این فرضیه را قبول ندارید فرضیه‌ی دیگری ارائه میدهیم: "از آنجا که هر انقلابی بطور کلی بمعنای سرنگونی طبقاتی حاکم و جایگزین شدن طبقات تحت سلطه میباشد" و از آنجا که رزمندگان هم بهر حال ممکن است طرفدار انقلاب سوسیالیستی باشند، و از آنجا که در جمهوری دموکراتیک خلق "پرولتاریا و دهقانان و..." دیکتاتوری دموکراتیک برقرار میسازند و نیروهای ضد انقلابی را تحت سلطه خود میگیرند، بنابراین این (۱۰۰) در "انقلاب سوسیالیستی" آینده طبقات بورژوازی تحت سلطه بقدرت خواهند رسید و... روز از نو روزی از نو.

خواننده توجه دارد که تا اینجا این نغزگویی‌ها را ما از نشریات رزمندگان که متعلق به دوره‌ی غیر "اپورتونیستی" است نقل کردیم. حال برای آنکه پیوند این "استراتژی" را با "استراتژی" کنونی رزمندگان دریا بیم، نقل قولی هم از رزمندگان غیر "اپورتونیست" چهل و پنج عیاریم:

امپریالیستی چیست، آنهم با توجه به "وضعیت طبقاتی" و "روند مبارزه‌ی طبقاتی" آن؟ نکند فعلا دموکراتیک است! با سبب رزمندگان احتمالا منفی است و بنا بر این نمیتوان نتیجه گرفت که "صف بندی" طبقاتی مورد نظر است. با این حساب باز هم این سوال پیش میآید: با توجه به اینکه "بورژوازی لیبرال" بمنابه "نماینده‌ی کل طبقه‌ی سرمایه دار ایران" و (اخیرا) خرده بورژوازی حاکم بطور قطع خارج از صف انقلاب قرار گرفته‌اند، تعیین کنید "نوع" و "مرحله‌ی انقلاب ایران را، انقلابی که هدفش نابودی سرمایه بزرگ و متوسط" (رزمندگان ۱۷ صفحه ۶) است، "در پی نابودی سرمایه کوچک" نیست، (همانجا)، و اولین هدف خواهد بود

"نابودی طبقه‌ی حاکم اقتصادی" (رزمندگان ۹ صفحه ۲۰) میداند و روی همین حساب فعلا با خرده بورژوازی "ضد امپریالیست" کساری ندارد! این یک انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک سوسیالیستی - بورژوازی است (و بعدا خواهیم دید که با همین انقلاب قصد ساختن سوسیالیسم را هم دارد)!

اما واقعیت اینست که نوع انقلاب قبیل از هر چیز به نظام اقتصادی - اجتماعی بستگی دارد و مبارزات طبقاتی نیز خود جزئی از این نظامند. حقیقت اینست که اگر بنا بر ضروریات این نظام نوع انقلاب مشخص شود مثلا سوسیالیستی باشد، "روند مبارزه‌ی طبقاتی" هرگز نخواهد توانست نوع آنرا تغییر دهد و

دموکراتیکش کند و یا اگر دموکراتیک است سوسیالیستی اش سازد. روند مبارزه‌ی طبقاتی فقط در تسریع یا کند کردن تحقق انقلاب موثر

است و نه در نوع آن. منتهی بحث اینجا است که رفقای رزمندگان نظام اقتصادی - اجتماعی را با "عامل اقتصادی" عوضی گرفته‌اند و بر این اساس است که میگویند:

"در نتیجه و بنا بر اینکه استراتژی مبارزه و صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی مبتنی بر مرحله‌ی موجود انقلاب است... این امکان وجود دارد که استراتژی مبارزه و صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی تغییر یابد، بدون آنکه نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم دگرگون شده باشد." (اسطراب... صفحه ۲۷)

و اگر فردا به ایشان ایراد بگیریم که رفقا شما که تا چندی پیش انقلاب را دموکراتیک میدانستید حال چه شده که آنرا سوسیالیستی مینامید، جواب خواهند داد که مساله‌ای نیست، استراتژی را میتوان عوض کرد بدون آنکه نظام اقتصادی - اجتماعی عوض شده باشد! اما واقعیت اینست که در نقل قول فوق رفقا نظام اقتصادی - اجتماعی را با شیوه‌ی تولید اقتصادی یکی کرده‌اند در غیر اینصورت هرگز

پیش روی تدارک انقلاب سوسیالیستی

اینست که چگونه در سرتاسر نظرات "چپ" و راست خود نه فقط آن اهل بلکس سوسیاری از سایر اصول مارکسیسم را زیر پا میگذارید. پس بهتر است "استراتژی" انقلاب شما را مسوولتر و از شماره های اولیه نشریه تان تا کنون (بجز شماره های منسوب به "عنصر" ایورتونیست راست و بخشهایی که ما در "بحثی برآمسون" نظری انقلاب" مورد بررسی قرار داده ایم) تحلیل کنیم:

"در مورد مسائلی انقلاب ایران ما سیداستیم که اگر بتوانیم برنامه های جامع و ماسعی ارائه دهیم که در آن همه چیز روشن باشد و جای بحث و تدقیق باز نباشد" ((...)) ، در واقع تئوری انقلاب ایران را تدوین کرده ایم.

(رزمندگان شماره یک) (تاکیدار متین اصلی است)

اینست نقطه عزیمت رزمندگان! بگردیم از معنای نوینی که رزمندگان برای "جامع و مانع" ارائه میدهد: برنامه ای که جای بحث و تدقیق نداشته باشد! اگر جامع و مانع اینست، پس دگم چیست؟! بهر حال پس از گذشت پنجاه و یک هفته (از هنگام انتشار نشریه تان تا زمان نگارش این مقالات توسط ما) شما نتوانسته اید برنامه ای ارائه دهید (و یا اگر هم داده اید ما هواداران خیر نداریم!) و آنچه بنام "تئوری انقلاب ایران" مطرح کرده اید نه فقط همه جایش برای "بحث و تدقیق" باز است بلکه علاوه بر آن هیچ چیز روشنی هم در آن وجود ندارد:

"امولا با توجه به عصر ما کمونیست ها یک برنامه کلی دارند و آن نیل به سوسیالیسم است. اما این هدف و پروردنش مشروط به اوضاع تاریخی معین میباشد و در جوامعی که در آنها هنوز چه از جهت تکامل نیروهای مولده و چه از نظر صف بندی سیاسی طبقات، مسایل دموکراتیک وجود دارد، مسایلی که حل آنها راه را برای سوسیالیسم هموارتر میکند، آنکاه کمونیستها برنامه های دیگری نیز خواهند داشت. برنامه های که چنین طرح ریزی شده و منطبق بر تحلیل نیروها برای انقلاب میباشد، برنامه های حداقلی با برنامه های انقلاب دموکراتیک است. برنامه های حداکثری کمونیستها برنامه های سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی است."

(رزمندگان ۵، صفحه یک)

امروز پس از گذشت چهل و شش شماره از نگارش سطور فوق، میتوان آموزشهایی بس عظیم از سطر سطر آن گرفت: در "عصر ما" برنامه ای "کلی" کمونیست ها نیل به سوسیالیسم است و لابد در عصر گذشته (مثلا دوره ی فتودالیزم یا سرمایه داری غیر امپریالیستی) هدف کمونیستها نیل به کاپیتالیسم یا امپریالیسم بوده است! باری، رسیدن به سوسیالیسم به "اوضاع

"جمهوری دموکراتیک خلق که حاکمیت آن تحت رهبری پرولتاریا از افکار خلیفی شکل میگردد... مضمون بورژوازی دارد، ولی در اینجا بدلیل انطباق سمت حرکت جامعه با سمت حرکت تاریخی پرولتاریا... عموم شرایط برای سوسیالیسم ((و نه انقلاب سوسیالیستی)) فراهم میشود، دموکراسی توسعه پیدا میکند (و غیره و غیره)... و روشن است که در چنین شرایطی مبارزه علیه چنین حکومتی...

چیزی جز آنارشیسم نیست."

(رزمندگان ۴۵، صفحه ۷)

بعبارت ساده تر رفقای رزمندگان کار را ساده کرده اند و با بیوفایی تمام نسبت به "آموزگار کبیر" شان استالین، فقط بیک "استراتژی" قائلند: استراتژی این مرحله انقلاب دموکراتیک است و پس از آن یعنی پس از استقرار جمهوری دموکراتیک خلق نه فقط احتمالا خبری از "استراتژی مبارزاتی" نخواهد بود، بلکه اصولا مبارزه با حکومت دموکراتیک خلق چیزی جز آنارشیسم نیست. استالین اینجا پیش را دیگر نخوانده بود که روزی شاگردانش "آموزش" های وی را نقض کنند و پس از "انتقال انقلاب از یک مرحله به مرحله دیگر، استراتژی را عوض نکنند و بخواهند با همین یک "استراتژی" یکطرفه سوسیالیسم میان بر بزنند. لابد از آنجا که مبارزه علیه جمهوری دموکراتیک خلق آنارشیسم است و زیر سایه ی آن "عموم شرایط برای سوسیالیسم فراهم میشود"، بنا بر این نه فقط احتیاجی به دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب سوسیالیستی و سایر مفولات "شبه تروتسکیستی" نیست، بلکه علاوه بر آن خود این جمهوری دموکراتیک خلق بدون احتیاج به مبارزه، زوال خواهد یافت، درست همانطور که در افسانه های "م-ل" قرار بود دیکتاتوری پرولتاریا زوال یابد!

ممکن است خواننده بپرسد یعنی رزمندگان در این حد نا آگاه است و تا این حد الفبای مارکسیسم را نفهم میکنند، و ممکنست رفقای رزمندگان بگویند: چه میگوید؟ مادر نشریه رزمندگان ۴۳، صفحه ۱۱ گفته ایم:

"هیچ حاکمیتی جز دیکتاتوری پرولتاریا یا توانایی انهدام سرمایه داری را ندارد"

و بنا بر این ما به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد داریم! پاسخ ما اینست که: رفقا لطفا تعارف نکنید! از این تعارفات ما قبلا خیلی از شما شنیده ایم. خرده بورژوازی ضد خلق، ضد انقلاب و ارتجاعی و در عین حال "مذا مهربان" است یک نمونه ی آن، و اعتقاد به نابودی سرمایه داری و نابودی بورژوازی در انقلاب دموکراتیک نمونه ی دیگر آنست و بقول معروف قلیق کارشان بدستمان آمده است. دیگر مهم نیست که شما اینجا و آنجا و بطور مجرد بر کدام اصل درست مارکسیسم صحه میگذارید، مهم

"جمهوری دموکراتیک خلق سوسیالیسم نیست، بلکه مرحله‌ای است که بسته به شرایط هر جامعه برای گذار به

سوسیالیسم ضروری می‌باشد. در چنان حال کمیتی و در چنان جامعه‌ای که سوسیالیستی نیست، روابط سرمایه‌داری حور دارد و نافی انقلابی بودن حکومت نیست، حفظ روابط سرمایه‌داری نیز در این نوع جوامع به معنی این نیست که هدف آن تثبیت سرمایه‌داری است، بلکه هدف آن ایجاد پیش‌شرط‌های لازم چه در قدرت سیاسی و چه در نیروهای مولده و بناسیات تولید جهت گذار

به سوسیالیسم می‌باشد." (رزمندگان ۵۵ صفحه ۱۸)

شاید اکثر نقای اتحاد مبارزان کمونیست میدانند که انتقادات نظرات انتقادی اشان در سه شماره‌ی "پیوی سوسیالیسم" باین نحو توسط رفقای رزمندگان روتوسی میشود، احتمالاً پشت‌دست خود را داغ میکردند و دیگر بفکر همدار دادن و انتقاد از سوسیالیسم خلقی رزمندگان نمی‌افزادند. بگذریم، همان‌طور که خواننده در نقل قول فوق می‌بیند او لا رزمندگان با او از استالین، و ماژو هم فراتر گذاشته و جمهوری دموکراتیک خلق را برای هر جامعه‌ای (اعم از سرمایه‌داری

و بسته، و یا سرمایه‌داری امپریالیستی) ضروری میدانند. ثالثاً در تداوم نظریات "استراتژیک" خویش (مندرج در نقل قول‌های قبلی) بر آنست که با همین جمهوری دموکراتیک خلق پیوی سوسیالیسم گذار کند، و انگیز رزمندگان، بگوید تغییر ماهه دیکتاتوری پرولتاریا هم‌معنی آنوقت ما نیز خواهیم گفت: رفقا برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، با انقلابی ضروری است بنام انقلاب سوسیالیستی و چون شما برای هر "مرحله" از انقلابان به توصیه استالین "یک استراتژی" دارید که باید در "مرحله‌ی" بعدی تغییر کند، پس تعیین کنید "سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی" را توسط

انقلاب سوسیالیستی به انقلاب دموکراتیک، و با شخص کنید نحوه استیصال جمهوری دموکراتیک خلق را بدمیکتاتوری پرولتاریا و روشن کنید چگونگی ایجاد پیش‌شرط‌های لازم در قدرت سیاسی را "جهت گذار به سوسیالیسم". ثالثاً توضیح دهید که نقل قول فوق با نقل زیر چه رابط‌های دارد:

"تنها زمانی انقلاب پیروز شده است که نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم نابود شده باشد و جای آنرا جمهوری دموکراتیک خلق گرفته باشد." ("جزوه‌ی طبقه‌ی کارگرومسال‌های ماسی کردن با کما و منابع" صفحه ۴۹)

ممكن نیست کسی پیوی از مارکسیسم برده باشد

تاریخی معین" مشروط است و این اوصاف از نظر این "ما" در آن زمان عبارت بوده است از سرمایه‌داری وابسته بودن ایران، ضد انقلابی و ضد خلقی بودن سوزواری ایران، ضد انقلابی و ضد خلقی و ضد سوسیالیست بودن خرده‌بوروازی حاکم، ضرورت سرنگونی کسب طبقه سرمایه‌دار ایران یعنی بوروازی لیبرال (در مورد خرده‌بوروازی حاکم شرقی زده نشده، ظاهراً در آن هنگام قرار بود احتمالاً یک سوم دولت درهم شکسته شود، چون بخش اعظم قدرت در دست خرده‌بوروازی بود و هم‌سوز خرده‌بوروازی حاکم در رزمندگان ۲۷ مشخصی ۲ به بوروازی استعالت پییده نگرده بود) و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق. این پیوند شده‌ای از "صف‌بندی سیاسی طبقات" ضد انقلابی در مقابل طبقات انقلابی. اما معلوم نیست که آیا در جامعه آن زمان ایران نیروهای مولده "از نظر" "دموکراتیک" شکامل یا فاسد بودند یا نه؟ و معلوم نیست که آیا در جامعه کنونی ایران (یعنی پس از گذشت یک عمر تاریخی کامل معادل با ۴۶ شماره‌ی رزمندگان) هنوز از جهت تکامل نیروهای مولده... سوسیالیست دموکراتیک وجود دارد یا نه؟ بهر حال دیس با زود رزمندگان با حل این مسائل راه برای سوسیالیسم هموارتر خواهد کرد. اما همان‌طور که قبلاً دیدیم آنگاه کمونیست‌ها برنامه‌ی دیگری نخواهند داشت، چون نابودی سرمایه‌داری وابسته در انقلاب دموکراتیک به معنی استیصال استقرار یک سرمایه‌داری غیر وابسته نبوده و نیست (رزمندگان ۶، صفحه ۱۱) و از آنجا که جمهوری دموکراتیک خلق "رابطه را برای حل تضاد اساسی (کار و سرمایه) از طریق مراحمیل مختلف ساختار سوسیالیسم فراهم می‌سازد"

(رزمندگان ۱۵، صفحه ۸)، ما برای این با احتیاطاً از "استراتژی" مرحله‌ی دوم نخواهد بود، یا برنامه‌ی حداکثر کمونیست‌ها "یعنی" "برنامه‌ی سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی" ضرورت خود را از دست خواهد داد و با زمانه‌ی انسان لال (ا) قرار است "برنامه‌ی حداکثر" از طریق رادرسد غیر سرمایه‌داری تحقق یابد. وقتیکه در جمهوری دموکراتیک خلق قرار است به ساختمان سوسیالیسم اقدام شود و اینک کبار محسوس

باشد، دیگر سخن گفتن از دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی و برنامه‌ی حداکثر شعاری بیش نخواهد بود و اگر هم باشد چیزی جز "تاریسم" نخواهد بود. آخر چه دیوانگانی بجز "تاریسم" ها علیه ساختمان سوسیالیستی که باین خوبی در جمهوری دموکراتیک خلق به پیش می‌رود باز "انقلاب" کنند، آیا خوشی زیر دشان می‌زنند؟

اینک قیل از آنکه بررسی "تاریخی" مسان را ادامه دهیم بهتر است برای ریشه‌یابی هم که شده برای لحظه‌ای به مواضع اخیر رزمندگان میان بر بزنیم و ببیند عمیق میان نظرات رزمندگان را مورد توجه قرار دهیم:

و این سکولات برای من مطرح نشود:

(۱) نظام جمهوری دموکراتیک خلق گهواره قرار است پس از تأییدی نظام سرمایه‌داری وابسته جای آنرا بگیرد چگونه نظامی است که آن "روایت سرمایه‌داری حضور دارد" در حالی که قبلاً نظام سرمایه‌داری وابسته سیستم امپریالیسم تأیید شده است؟ آیا بهم با توجه به اینکه قبلاً گفته بودید "اینکه سرمایه‌داری وابسته باید نابود گردد معضای استیلا برای سرمایه‌داری غیر وابسته نبوده و نیست" (رزمندگان ۶ صفحه ۱۱)؟

(۲) بالاخره این حکومت‌های دموکراتیک خلق که ظاهر دارای یک شیوه تولیدی خلقیستی (و نه کاپیتالیستی) است چگونه ما را به سوسیالیسم گذر خواهند داد بخصوص که شما هشدار داداید که "مبارزه علیه چنین حکومتی تا این دلیل که نوعی روابط سرمایه‌داری را حفظ میکند، جزی جزائریست محض نیست" (رزمندگان ۴۵، صفحه ۷)؟

(۳) و عاقبت این تحیر از ایدئولوژیست گریبانگیر می‌شود چون معلوم نمی‌شود که بالاخره این جمهوری دموکراتیک خلق سرمایه‌داری را چطور حفظ میکند ولی تثبیت نمی‌کند، آیا سرمایه‌داری مستقل دارد یا غیر وابسته؟ یا اینکه از همان "نوعی روابط سرمایه‌داری" یعنی خلقی برخوردار است؟ و با اینکه منظور از "نوعی روابط سرمایه‌داری" همان سوسیالیسم است و ما قادر به درک آن نیستیم؟ مورد دیگری هم برایمان پیش آمده و آن اینکه جاسوسان سوئدین بردایم که یک با جند "عناصر پوربویست را سوار می‌کنند تحریریه لانه دارند و لانه‌های شده‌اند، چون علاوه بر اظهارات فون، شایعات دیگری نیز نظرم را جلب کرده است، مثلاً هکاکسکس "عناصر" مرموز هنوز نتوانسته بردن آهرسمای تشکیلاتی را غصب کرده و مسئولیت آمسورس سازمان را عهده‌دار شوند، یعنی در رزمندگان شماره ۱۴ صفحه ۹ می‌خوانیم که:

"هدف نهایی... (یعنی) مبارزه انقلابی جهت تأسیس سیستم (۴) سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق..."

و بعد که "عناصر" مزبور نتوانستند مسئولیت‌های فوق را بدست آورند در نشریه شماره ۲۵ صفحه ۱۴ نوشتند که:

"توبه‌ی امپریالیسم آمریکا مرگ است... و مبارزه برای مرگ امپریالیسم آمریکا یعنی مداوم انقلاب یا (ممکنست) تسلیم" (باشد) پیروزی آن در حکومت جمهوری دموکراتیک خلق"

و علاوه بر آن در رزمندگان شماره ۴۵ (یعنی در اواخر حکومت خود) در مقاله‌ای در مجله "آلبانی سوسیالیستی" و شرح ماجراهای طولانی، گفتند که در این کشور یک انقلاب توده‌ای صورت گرفت و دولت دموکراتیک آلمانی

مشکل شد و تا کمان بدون انقلاب سوسیالیستی و بدون دیکتاتوری پرولتاریا، فکر دادند که این کشورها است که سرزمین کوچک آلبانی سوسیالیست‌های توانای کارگران و زحمتکشان سوسیالیسم پیروزمندی را به این میراث "بکر شما هم همین‌ها را می‌گویند؟ چرا؟ شما هم پس از "لانده‌ای" در شماره ۴۷ صفحه ۱۵ نوشتید:

"این سوسیالیسم جمهوری دموکراتیک خلقی است که می‌تواند برای توده‌ها آزادی و سوسیالیسم به ارسافان آورد، کرسنگی و سگاری و بیخا ناسی را براندازد، حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را برمی‌بست، بنام و این سوسیالیسم جمهوری دموکراتیک خلقی است که به تأییدی قطعی سرمایه‌داری وابسته می‌باشد."

حقیقتاً که چه تفاوت و استخفا با این تندی به اصول خلقی از این بیشتر می‌شود: در شماره ۴۷، هدف نهایی جمهوری دموکراتیک خلق است. در شماره ۴۷ هم این جمهوری چه "ارمان" ها که برای رزمندگان بسیار مهم و در چگونه سر این دیکتاتوری پرولتاریای مراحیم را از سر آن که می‌کنند

هر چند شاهد مواضع هر دو رزمندگان با یکدیگر کم سیستم‌های آنچ از نقل قول‌های صوفی برمی‌آید اینست که رفقای رزمندگی "اخراجی" و "استیلا" هرگز و در هیچ حساب جمهوری دموکراتیک خلق را هدف نهایی خویش اعلام نکرده‌اند. اما رفقای رزمندگی "چسب" به فقط در گذشته (شماره ۱۴) بلکه اینک نیز این جمهوری را هدف نهایی خود دانسته‌اند و دارند که تنها جمهوری دموکراتیک خلق است که بیشتر ترین برده‌هاست! معذرت افضیت اینست که هر چند منظر می‌رسد در این مورد "چسب" برآمد در ابتدا ده‌اندولی همان‌طور که قبلاً گفتیم آن "عناصر اسوربویست است"، "عناصر" بمعنی افراد هستند، بلکه عناصری بینشی هستند که در تشکیلاتی - ایدئولوژیک کل رزمندگان با سایر عناصر متعاضی است

نا همگرا ترکیب شده بودند و رزمندگان همان می‌کرد که محفوظ شده‌اند و می‌تواند شما یک عنصر خمینی (اخراج) آنها را از هم جدا سازد. ظاهراً در این جدا سازی صوفی نیست (و با نمونه‌های دیگری از آن می‌ساز خواهم دید) مگر آنکه کل ترکیب را عوض کند،

ادامه دارد

توضیحات

(۱) این روشنی را مخصوص رفقای بیکبار در گروه "سورگ" سیاسی شماره ۲ "انجاس" داده‌اند. ما همان‌طور که در پاپیسان مقالات نقدی بر نظرات بیکار قبول

“لایحه قانونی بازسازی نیروی انسانی...”

بازسازی دوایر حفاظت ساواک بشیوه اسلامی

(۷) قاچاق اسلحه و مهمات

نکفته پیداست که قاچاقچیان “نهادهای انقلابی” برای تجهیز باشدهای مخفی فاشیستی منظور نظر این بند نیست.

(۸) افتضای اسناد و اسرار نظامی

کارگران و کارمندان آگاه و متعهد و از جان گذشته‌ای در این بند منظور نظرند که متأسفانه اسناد خرید اسلحه از آمریکا، در اوج با صلاح مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، و با استناد سرسپردگی فرماندهان عالی نظامی جمهوری اسلامی به رژیم سابق و امپریالیسم آمریکا و دهها مورد مشابه را برای افشا ماهیت ضد مردمی و کتار زدن نقاب از چهره‌ی خائنانه و ریاکارانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی، در اختیار نشریات انقلابی میگذارند. پیداست که توده‌ها نباید از این “اسناد و اسرار نظامی” و نیز از زد و بندها و دزدیها آگاه شوند و گمانی که اسرار این خیانتها را فاش میکنند و در اختیار مردم میگذارند باید بشدیدترین وجه مجازات شوند که حداقل آن براساس همین لایحه “بازسازی نیروی انسانی”، انفصال دائم از خدمات دولتی است.

(۹) از بین بردن یا اختفای غیرمجاز

مدارک و اسناد دولتی اعم از محرمانه یا غیر آن مربوط به قبل یا بعد از انقلاب اسلامی (تا کید آزماست)

مفهوم مخالف بند فوق جز این نمیتواند باشد: “از بین بردن یا اختفای... مدارک و اسناد دولتی اعم از محرمانه یا غیر آن مربوط به قبل یا بعد از انقلاب اسلامی” بطور مجاز، اشکالی ندارد. همه میدانند که در این دو سال بسیاری از اسناد مربوط به سوابق آخوندهای درباری و خبره‌خواران ساواک و تا دیروز وابسته به رژیم شاه و امروز “انقلابی” و در رأس امور (نیز اسناد مربوط به پامنتبری ها و هم‌دستانشان در حاکمیت) بطور مجاز مخفی شده و یا از بین رفته و بسیاری از اسناد حیث و میل ها و دزدیها و زدوبندهای رهبران کنونی با امپریالیسم در طی این مدت دوسال، بطور مجاز مخفی شده و یا از بین رفته است!

(۱۰) بکار بردن قلم و بیان و هرگونه تبلیغ بمنظور تضعیف جمهوری اسلامی

(۳) فعالیت بی‌نتفع گروههای غیرقانونی و مخالف جمهوری اسلامی.

کارگران و کارمندان کارخانه‌ها و ادارات و موسسات دولتی و وابسته بدولت فقط حق دارند که بی‌نتفع گروههای قانونی و موافق جمهوری اسلامی فعالیت کنند. علاوه بر این، کارگران و کارمندی که از منافع کارگران و کارمندان کارخانه و موسسه‌ی خود دفاع کنند، در رژیم جمهوری اسلامی براحتی میتوانند بعنوان ارتکاب این جرم “سیاسی و نظامی” (“فعالیت بی‌نتفع گروههای غیر قانونی...”) مورد مجازات (تا حبس انفصال از خدمات دولتی) قرار گیرند.

(۴) ارتکاب اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی از قبیل شایعه پراکنی، کار شکنی، کم کاری و همچنین موارد غیرقانونی (۱) اعتصاب، تحصن و تظاهرات

یعنی کارگر و کارمند حرف نزنند و در هیچ زمینه‌ای حق اظهار نظر نداشته باشند (“شایعه پراکنی”)، زبان به اعتراض نگشایند (“کم کاری”)، تا آخرین رمق جان بکنند (“کم کاری” نکردن)، وقتی که استشار سرمایه، فشار، اختناق و سرکوب، با وچ خود رسید، دست به اعتصاب، تحصن و اعتراض نزنند (“از موارد غیر قانونی...”)، چرا که اینهمه مخالف منافع سرمایه‌داران و نظام بهره‌کشی حاکم یعنی “مغایر با مصالح جمهوری اسلامی” است.

(۵) اعمال زور مسلحانه برای بستن دست آوردن امتیازات فساد و گروهی

البته شللول بندهای تلویزیون، اعضا شوراهای اسلامی در کارخانه‌ها و ادارات یعنی دست نشانندگان حزب جمهوری اسلامی، و پاسداران سرمایه مستقر در کارخانه‌ها و ادارات، از شمول این بند مستثنی هستند.

(۶) اعمال فشارهای گروهی یا فردی برای تحمیل مقاصد و یا بدست آوردن امتیازات غیرقانونی

منظور از “اعمال فشار” همان اعتصابات، تحصن ها و تظاهرات و سایر حرکات اعتراضی کارگران و کارمندان است برای “تحمیل مقاصد یا بدست آوردن امتیازهای غیرقانونی” نظیر افزایش حقوق در مقابل افزایش سرمایه و هزینه زندگی و گرانی، درخواست بهبود شرایط کار و مشابه اینها.

در جمهوری اسلامی، نه تنها مخالفت با رژیم (قلم، لفظاً و قدماً)، قتل عام علیه جمهوری اسلامی تلقی نمیشود، بلکه حتی "آزادی مشروع و مشروع" قلم و بیان و هرگونه اعتراض ("تبلیغ") نیز در جهت تضعیف جمهوری اسلامی است و از جرایم کبیره‌ی سیاسی و نظامی محسوب میگردد.

بطوریکه در بندهای دهگانه‌ی فاساد ارتجاعی و فاشیستی مذکور در فوق ملاحظه شد، رژیم جمهوری اسلامی در کارخانه‌های ادارات، نه انسانی‌هایی آزاد و آگاه، بلکه گوسفندانی بی‌آزار، تیروماتی بارکشی و بردگانی مطیع طلب میکند که حق کمترین اعتراض و حتی در مقابل استیضاح و شکوه و اختناق و سرکوب، اجازه‌ی ناله و شکوه هم نداشته باشند.

ماده‌ی ۱۷ لایحه و ۱۱ بند آن مربوط است به "جرایم مالی و اداری". از جرایم نظام ارتشاء، اختلاس و غیره، و نیز از جرایم واقعی که میتوانست طبق معمول در جمهوری اسلامی، مورد سوءاستفاده قرار گیرد و در جهت غیر واقعی و معکوس بکار رود (بطوریکه ۱۱: "تهمت و افترا و شهادت کذب نسبت به سایر مستخدمین" و غیره) چرا که مردم در جمهوری اسلامی - مانند زمان شاه - عادت کرده‌اند که مفاهیم را در جهت معکوس آن بفهمند. بگذریم، بندهای ۸ و ۱۰ این ماده بیشتر قابل توجه‌اند:

"۸) افشای اسناد محرمانه‌ی اداری"

نظیر افشای اسناد مربوط به خروج مددنامه‌یون دلار ارز بنام آیت‌الله بهشتی و یا اسناد او بعنوان مساجد و انجمنهای اسلامی خارج از کشور افشا سند دویست میلیون تومان بنام جهت الاسلام هاشمی رفسنجانی بعنوان خرید ابلهانه و بسیاری از اسناد دزدی‌ها و صدف و میل‌ها و چپ‌ول‌های سردمداران رژیم که در نشر بنای انقلابی در این دو سال اخیر به‌جا رسیده‌است. این "اسناد اداری" همانطوریکه در ماده‌ی ۱۰ "افشای اسرار و اسناد نظامی" دیده‌ایم باید از نظر توده‌ها مخفی باشد و سرنگینی این اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی است. باید بشدیدترین وجه مورد مجازات قرار گیرند (مگر اینکه "مرتکبین" برخی از آنها را باند رفیق و شریک در حاکمیت باشد که فعلاً رژیم جمهوری اسلامی به آنها نرسد)، کمترین آن، انضام دائم از خدمات دولتی است و در صورت لزوم "بروینده رایبه دادگاههای انقلاب اسلامی" (رساله سبأ بند ۴۱) و ممکنست که کار تا حد مفسد فی الارض شدن بیخ پیدا کند.

"۱۰) خودداری از تسلیم مدارک به اشخاصی که حق دریافت آنها را ندارند، یا خودداری از تسلیم مدارک مربوط به"

دزدیها، حیف و میل‌ها و زدوبندهای مقامات و یا به عمل و اگره‌ی آنها برای اختفا و از بین بردن بطور مجاز، و نیز تسلیم این مدارک به نیروهای انقلابی برای اراشی آنها به‌توده‌ها یک اقدام ضد انقلابی - اسلامی بشمار میرود. مواد ۱۸ و ۱۹ لایحه به "خطاهای انضباطی" (تقصیر و تخلف و قصور) و "اعمال خلاف اخلاق عمومی" میپردازد. قابل ذکرترین مورد در این دو ماده، بند ۶ ماده‌ی ۱۸ است. در مورد "تعمد از دستورات مقامات" بر اساس این بند، کارگر یا کارمند فقط در صورتی مجاز است که از دستورات مقامات را دارد که آن دستورات "خلاف شرع یا قوانین جمهوری اسلامی باشد." ماده‌ی ۲۰ لایحه میگوید:

"تلاوه بر جرایم مقرر در مواد فاسل، موارد زیر نیز مشمول فاسل است: (۱) بازسازی (=) بازسازی نیروی انسانی خواهد شد."

"قاچاق ارز و کالاهای ممنوعه" (بند ۲) و "قاچاق مواد مخدر" (بند ۳) که بگذریم، در مورد دوبند دیگر این ماده اشارات کوتاهی لازمست: "۱) اعتقاد به مذاهبی که بوسیله‌ی قانون اساسی برسمیت شناخته نشده است."

اعتقاد به مذاهب در جمهوری اسلامی، "ارتکاب حرم" است: ماده‌ی ۲۸ لایحه‌ی قانونی مورد بحث میگوید:

"ارتکاب جرایم زیر موجب انفصال دائم از خدمات دولتی خواهد بود."

و در بند ۸ همین ماده‌ی ۲۸ مجدداً عبارت مذکور در فوق تکرار میشود:

"اعتقاد به مذاهبی که بوسیله‌ی قانون اساسی برسمیت شناخته نشده است."

"۴) اشتغال به شغل دولتی دیگر بدون اطلاع مقامات ذیصلاح و بدون رعایت مقررات اعم از دشم یا متناوب"

(تاکید از ماست)

چرا یک فرد حتی با "اطلاع مقامات ذیصلاح" و با "رعایت مقررات اعم از دشم یا متناوب" بتواند پیش از یک شغل دولتی را اشغال کند آنهم در کشوری که میلیون‌ها تن از کارگران و جوانان تحصیل کرده در فقر و بیکاری بسر میبرند؟ جواب این بند عملاً اینست: برای مقامات عالی جمهوری اسلامی و حتی برای اقوام دور و نزدیک و اعوان و انصار آنها که هر کدام چندین شغل دولتی را یدک میکنند، ایسی امر، حلال است و برای دیگران حرام.

"فصل سوم - مجازاتها"

این فصل دارای یک ماده (ماده‌ی ۲۱) و اینست است که "انواع مجازاتها به ترتیب اهمیت و درجه"

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

در آن مشخص شده است. این مجازات‌ها را از "توبیخ کتبی با درج در پرونده" شروع می‌شود و به "انفصال دائم از خدمات دولتی" ختم می‌گردد. (۲) ما به هنگام بحث درباره‌ی فصل چهارم و پنجم لایحه، باین مجازات‌ها بازخواهیم گشت.

"فصل چهارم -

ضوابط حاکم در بازسازی نیروی انسانی"

مواد ۲۲ تا ۲۶ لایحه‌ی مربوط است به مجازات سرسپردگان رژیم سابق نظیر "وزراء، معاونین وزیر، سفراء و استانداران رژیم سابق و نیز نمایندگان مشمول بند ۶ از قسمت اول ماده‌ی ۱۶"، "مدیران کل حفاظت و روسای دوائر آن"، "مأمورین و منابع ساواک"، "دبیران حزب منظمی و متاخیز در سطح استان (۳) و مقامات بالاتر از آن"، "روسای کانونهای حزبی و اعضای حزب رستاخیز" (۴)، "اعضاء تشکیلات فراماسونری و سازمانهای مشابه آن".

بر اساس مواد ۲۲ تا ۲۶ لایحه، مجازات افراد مذکور در فوق، حداکثر انفصال دائم از خدمت دولتی و یا بازنشستگی و حداقل "معافیت از مجازات" است. طبق بندهای ۱ و ۲ و ۳ ماده‌ی ۲۷ لایحه، هیاتهای "بازسازی نیروی انسانی" میتواند حسب‌المورد نسبت به تشدید یا تخفیف مجازات سرسپردگان رژیم سابق تصمیم بگیرند.

"۱) عملکرد مستخدم در جریان انقلاب و

و بعد از آن باید مورد توجه قرار

گیرد.

"۲) فعالیت مستخدم در حوزه‌ی محصل اشتغال در جهت تحکیم مبانی رژیم سابق از حد متعارف بیشتر بوده باشد.

"۳) تشویق نامه‌ها، مدال‌ها، و عکسها به تشهایی موجب مجازات نخواهند بود...

(تاکید از ماست)

البته چنین بذل و بخششهایی در مورد "فئودال انقلابیون" و افراد منتسب به "گروههای غیرقانونی و منحرف داخلی" (چه کفار، چه منافقین و چه معتدیین به "مذاهب غیرقانونی") صورت نمیگیرد. رژیم در مورد آنها "قاطعانه" عمل میکند و مجازات آنها در یک گلیه و بسودن چون و چرا، در ماده‌ی ۲۸ تعیین شده است: ارتکاب جرایم زیر موجب انفصال دائم از خدمات دولتی خواهد بود:

"۱) قیام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی و یا فعالیت موثر برفع گروههایی که قیام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی نمایند.

"۲) ... کسب اطلاعات محرمانه برفع گروههای غیرقانونی و منحرف داخلی.

"۳) افشای اسرار و اسناد نظامی و یا محرمانه‌ی وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی و

وابسته مدولت.

"۵) نگهداری مدارک محرمانه و امسوال و وجوه اوراق بهادار مسروبه در دوران انقلاب و خودداری از تحویل آنها بمراجع صالحه.

"۶) استفاده از امکانات دولتی بصرای پیشبرد اهداف گروههای غیرقانونی ضدانقلاب

"۷) قاچاق اسلحه و مهمات ...

"۸) اعتقاد به مذهبی که در قانسمه اساسی برسمیت شناخته نشده‌اند.

"۹) اعمال زور مسلحانه برای بدست آوردن امتیازات فردی یا گروهی.

ماده‌ی ۲۹ میگوید:

"مستخدمنی که اقدام به تشکیل گروههای غیرقانونی و ضدجمهوری اسلامی نمایند حداقل مجازات آنها اخراج از وزارتخانه

ته یا موسسه دولتی مشبوعه خواهد بود." (تاکید از ماست)

در ماده‌ی ۳۱ میخوانیم:

"مستخدمنی که نقش اصلی و محرک را در ایجاد موارد غیرقانونی تحصیل و اعتمایات و تشویق یا وادار ساختن دیگران به کارشکنی و کم کاری و ایراد خسارات به اموال دولتی را دارند مستخدم محکوم به کیفرهای بند ۵ تا ۱۱ ماده‌ی ۲۱ میشوند. (حداقل این "کیفرها"، "تنزل دو گروه و دو پایه" و حداکثر "انفصال دائم از خدمات دولتی" است.)

بر اساس ماده‌ی ۳۰ لایحه:

"تیراز موارد مذکور در مواد ۲۹، ۳۰، ۳۱ هر شرع قضائیت درگیر برفع گروهها و مسلک‌ها و مذاهب غیرقانونی و مخالف جمهوری اسلامی، موجب کیفرهای بند ۱ تا ۹ ماده‌ی ۲۱ خواهد بود. (حداقل این کیفرها "توبیخ کتبی با درج در پرونده" و حداکثر آنها، "بازنشستگی یا تنزل دو گروه و دو پایه" است.)

طبق تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۰:

"مستخدمنی که در محیط‌های آموزشی برفع بدله و نفوذ دول بیگانه بر مبهن اسلامی و یا مکتب اسلامی و انحرافی اصرار به تبلیغ نمایند مشمول کیفرهای بند ۸ تا ۱۱ مساده‌ی ۲۱ خواهند شد. (حداکثر این کیفرها، "مبارزه از" یا "خرید افراد کمتر از ۱۵ سال سابقه‌ی خدمت و بازنشستگی افراد بیش از ۱۵ سال سابقه‌ی خدمت بر حسب مدت خدمت" و حداکثر آنها، "انفصال دائم از خدمات دولتی")

یکی از جالبترین قسمتهای این لایحه تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳۰ است. قبل از ارائه‌ی متن این تبصره، لازمست مقدماتی را متذکر شویم: "لایحه‌ی بازسازی نیروی انسانی" عمدتاً

بر اساس این کلمات قصار آیت الله خمینی تهیه شده است :

"در حکومت اسلامی، کمونیستها اگر توطئه نکنند، آزادی دارند."

قضایای "پامیرکونه" و قضایای "طاغوتی" را یک لحظه فراموش کنیم، خواهیم دید که کلمات قصار آیت الله خمینی با این کلمات قصار محمدرضا شاه که: "در این مملکت همه نوع آزادی وجود دارد جز آزادی خیانت"، همزاد یکدیگرند. واژه های مفلوک "خیانت" و "توطئه" در اینجا دقیقاً مترادفند. و "آزادی" بروایت شاه و به روایت آیت الله خمینی، آزادی خفقان گرفتن است.

باری، کلمات قصار فوق الذکر آیت الله خمینی در بسیاری از مواد لایحه "بازسازی نیروی انسانی..." (نه صراحتاً بلکه تلویحاً) انعکاس یافته است و در اینجا فقط یک استناد وجود دارد و آن تبصره ۲ ماده ۳۰ است. آنچه از سرشار "لایحه قانونی بازسازی..." و نیز از مفهوم مخالف تبصره ۲ ماده ۳۰ مستفاد میشود اینست که "صرف اعتقاد به مکاتب غیر اسلامی و مسلک های انحرافی و غیر قانونی" مانع اشتغال در کارخانه ها و ادارات (بجز وزارت آموزش و پرورش) نیست. بنابراین برای "کمونیست ها" که "توطئه گران" را به رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدهند، منع قانونی اشتغال یا استخدام در کارخانه ها و ادارات دولتی و وابسته بدولت در لایحه "بازسازی نیروی انسانی" وجود ندارد.

اما "دیگران" برای اینکه مشمول پاکسازی قرار نگیرند یک شرط کوچک (در اکثر مواد این لایحه بویژه مواد ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۲) پیش بینی شده است: این افراد باید اعتقاد خود را بنحوی در زوایای ذهن خود مخفی نگه دارند که کارگران و کارمندان (بطوریکه قبلاً گفته ایم)، گوسفندانی بی آزار، بردگانی مطیع و حیواناتی بارکش باشند و رضایت دهند که تا آخرین رمق، مورد بهره کشی سرمایه داران و رژیم مکتبی حامی آنها، قرار گیرند. نه تنها تصویر "موارد غیر قانونی اعتصاب و تحصن و تظاهرات" یعنی "ارتکاب اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی" را به مخیله خود راه ندهند بلکه حتی صدای اعتراض ("کارشکنی") بلند نکنند و حتی حق ناله و شдох ("شایه پراکنی") را نیز نداشته باشند. تنها در این صورت است که "دیگران" نیز مانند سایر معتقدین به مکاتب غیر اسلامی و مسلک های انحرافی ("کمونیست ها" یا "انچنانی") میتوانند از شمول پاکسازی معاف شوند. البته یک استناد در این مورد وجود دارد و آن، اشتغال در وزارت آموزش و پرورش است. و در اینجا، "صرف اعتقاد به مکاتب غیر اسلامی..." در زوایای ذهن خود و عدم کمترین شکل بروز خارجی آن، کافی نیست. بلکه فقط کسانی میتوانند در

آموزش و پرورش خدمت کنند که پس از انجام تفتیش عقاید قرون وسطایی، (۵) معلوم شود که مدد رمد مکتبی و معتقد به اصل ولایت فقیه میباشد.

تبصره ۲ ماده ۳۰ چنین میگوید:

"صرف اعتقاد به مکاتب غیر اسلامی و مسلک های انحرافی و غیر قانونی و عدم اعتقاد به اصل ولایت فقیه موجب عدم صلاحیت برای خدمت در وزارت آموزش و پرورش خواهد بود و این گونه افراد برحسب مورد منتقل یا بازخرید و یا بازنشسته خواهند شد."

درباره مواد ۳۲ تا ۳۷ "فصل چهارم" (بدلیل اینکه یا نکاتی قابل توجه ندارند، یا بمنظور اجتناب از تطویل مقاله از پرداختن به نکات کمتر اساسی، خودداری میکنیم و بسا در صفحات قبل اشاراتی به آنها کرده ایم)، در اینجا بحثی نمیکنیم.

"فصل پنجم -

در رسیدگی و اختیارات هیات های بدوی و تجدیدنظر"

بدلیل اشاره شده در فوق، از بررسی مواد ۳۸ تا ۴۴ این فصل چشم پوشی میکنیم، تنها در مورد ماده ۴۱ لایحه اشاره کنیم که طبق این ماده، "کیفرها"ی مندرج در قانون مورد بحث "فقط از نظر اداری و استخدامی میباشد". بدین معنا که کارگر یا کارمند پاکسازی شده اگر کیفر او مثلاً انفصال دائم از خدمات دولتی باشد، گرفتاری های او بهمین جا ختم نمیشود و "در صورت لزوم"، سرو کارش با دادگاه های انقلاب اسلامی، خواهد بود.

ماده ۴۱ میگوید:

"رسیدگی هیات های بازسازی نیروی انسانی فقط از نظر اداری و استخدامی میباشد و در صورت لزوم، پرونده را در سایر موارد اعم از جزایی یا حقوقی و غیره به مراجع و دادگاه های ذیصلاح ارسال مینمایند."

در ماده ۴۵ اینفرانیم:

"تشدید مجازات مرتکب در صورت تکرار و یا ادامه جرم و یا ارتکاب جرائم دیگر مذکور در این قانون، با توجه به کیفرهای تعیین شده در این قانون بعهده هیات های بدوی و تجدیدنظر خواهد بود."

یعنی که وجود درجات "خفیف" مجازات در بندهای اولیه ماده ۴۱ نباید این توهم را بوجود آورد که مجازات های تعیین شده در این قانون در مقابل جرم های محین، برای هیات های بدوی و تجدیدنظر، قطعی و الزام الاجراست. بلکه برعکس، این هیات ها به تشخیص خود میتوانند در مورد "تشدید مجازات" تصمیم بگیرند. از بین مواد ۴۶ تا ۵۹ لایحه، سه ماده

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

۵۲، ۵۶، ۵۸ را در اینجا مورد توجه قرار می‌دهیم.
در ماده‌ی ۵۳ می‌خوانیم:

"مستخدمین دولت موظفند کلیه‌ی اطلاعات خود را در مورد مستخدمی که پیروندگی او تحت رسیدگی قرار دارد در صورت مراجعه و یا درخواست‌های بآز سازی نیروی انسانی و یا گروه‌های تحقیق و بررسی مشروح در ماده‌ی ۱۲ در اختیار ایشان قرار دهند."
(تاکید از ماست)

اگر "مستخدمین دولت" به این "وظیفه" عمل نکنند و اگر بدخواست‌های بآز سازی (یا "هیات‌های بآز سازی نیروی انسانی") و جاسوسان و مفتشین و پیرونده‌های ساواک اسلامی (یا "گروه‌های بررسی و تحقیق") ترتیب‌دهنده و نخواهند که همکاران خود را با داده و در حد منبع اطلاعاتی و جاسوس یا واک، منزل کنند چه خواهد شد؟ ماده ۵۳ در این مورد ساکت است. ولی اگر دهها و صدها "مستخدمین دولت" چنانچه تشوید، لااقل در همین لایحه "بآز سازی نیروی انسانی" انواع و اقسام مجازات برای این "تمسیر" وجود دارد که موارد زیر چند نمونه از آنهاست: "نقض عمدی مقررات و قوانین راجع به پیوسته وظایف اداری"، "خودداری از تسلیم مدارک به اشخاصی که حق دریافت آنها را دارند"، "تمرد از دستور مقامات ا فوق"، "کارشکنی"، "ارتکاب اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی".

در ماده‌ی ۵۶ می‌بینیم که نه تنها افراد ناغل بلکه حتی کارگران و کارمندان بازنشسته (عمدتاً کسانی که در این دو سال اخیر بازنشسته شده‌اند) نیز می‌توانند مشمول مقررات قانون بآز سازی قرار گیرند:

"افراد بازنشسته وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی و وابسته به دولت نیز از حیث حرایم و خطاهای مذکور در این قانون که در زمان اشتغال مرتکب شده‌اند مشمول این قانون می‌باشند."

ماده‌ی ۸۵ می‌گوید:

"در صورتیکه مستخدم اداری پیرونده‌ای در دادگاه اداری و نیز در هیات‌های بآز سازی و سالم سازی باشد، پیرونده‌ی اداری او به هیات‌های بآز سازی نیروی انسانی ارجاع خواهد شد."

بدیهیست که پیرونده‌های "هیات‌های بآز سازی و سالم سازی" در اختیار "هیات‌های بآز سازی نیروی انسانی" قرار دارد ولی پیرونده‌های دادگاه‌های اداری کارگران و کارمندان مبارز (در زمان شاه) نیز باید به "هیات‌های بآز سازی نیروی انسانی" ارجاع شود. پیرونده‌های موجود این کارگران و کارمندان در دواپس حفاظت و نیز سواقی مبارزاتی آنان از طریق ارضی‌های ساواک یا "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" در اختیار آقایان قرار دارد. جاسوسان

و مفتشین و پیرونده‌های ساواک اسلامی یعنی "گروه‌های تحقیق و بررسی" نیز البته به وظایف خود از طریق "جمع آوری مدارک و تشکیل پرونده‌ی آنها"، "تحقیقات محلی"، "مصاحبه با متهم" و غیره عمل خواهند کرد. "مستخدمین دولت" نیز "موظفند" که همکاران خود را لو بدهند (و گرنه به سرنشینان آنها دچار میشوند) و بدینگونه است که دستگاهی مغوی شر از دواپس حفاظت در کارخانه‌ها و ادارات بوجود خواهد آمد و در آنجایی که دروازه‌های "تشدید بزرگ" فرو ریخته پایه‌های پیروزی نهایی انقلاب اسلامی بر روی آب بنا میشود.

ماده‌ی ۶۰ لایحه، با اعتقاد به کامل و جامع بودن این ابزار سرکوب فاشیستی یعنی "لایحه‌ی قانونی بآز سازی نیروی انسانی"، بخوبی تشخیص می‌دهد که دیگر نه تنها به توانمندی بآز سازی و سالم سازی "جمهوری اسلامی" بلکه حتی به "قوانین دادگاه‌های اداری" رژیم مشغور شاه (که تا این حد کامل و جامع نبوده‌اند)، نیازی نیست:

"کلیه‌ی قوانین بآز سازی و سالم سازی و قوانین دادگاه‌های اداری و مقررات مغایر با این قانون لغو و تفسیر کلیه‌ی آرگانه‌های بآز سازی نیروی انسانی که بر اساس این قانون تشکیل شده‌اند، منحل می‌باشند."

بالاخره در ماده‌ی ۶۱ آخرین ماده‌ی این لایحه می‌خوانیم:

"نیروهای نظامی و انتظامی و وزارت دادگستری مشمول این قانون نخواهند بود."

زیرا که جمهوری اسلامی برای دستگاه‌های سرکوب خود یعنی "نیروهای نظامی و انتظامی و وزارت دادگستری" (چرا که "دادگستری" یا دادگاه‌های انقلاب اسلامی، بطوریکه تاکنون شاهد بوده‌ایم، جزء مکمل سایر دستگاه‌های سرکوب رژیم بشمار میرود)، برنامه‌های مفصل جداگانه‌ای دارد.



بطوریکه ملاحظه شد، "لایحه‌ی قانونی بآز سازی نیروی انسانی و وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی"، از هر نظر دقیق و حساب شده است و بدون تردید، دارای نکاتی تکامل یافته‌تر از طرح تشکیلات دواپس حفاظت ساواک می‌باشد. و بخوبی پیداست که چنین طرح دقیق و کامل و همه‌جانبه و از همه‌نظیر حساب شده‌ای نمیتواند از مغزهای علمیست حاکمان ناتوان و بی‌کفایت کنونی (که عرصه‌ی پست بندهای ضیاعشان را ندارند) تراوش کرده باشد.

رژیم جمهوری اسلامی در تهیه‌ی این لایحه، علاوه بر استفاده از طرح تشکیلات دواپس حفاظت و عملکرد این دواپس در کارخانه‌ها و ادارات و تجربیات بیست و چند ساله‌ی ساواک، مسلماً از طرح‌های دستگاه سرکوب

رژیم های فاشیستی جهان (که قطعاً این طرحها در آرشیوهای ساواک یا مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجودند) و کارشناسان برجسته ای ساواک و از مشاوران غیرمکتبی حزب جمهوری اسلامی و "ساواک" نیز فراوان استفاده کرده است .

"لایحه قانونی بازسازی نهضت نیروی انسانی..." سرآغاز ایجاد شبکه های مخفی و سازمان یافته ی پلیسی فاشیستی در کارخانه و ادارات است و بخوبی پیداست که رژیم جمهوری اسلامی، با تاکید کارشناسان ساواک و مشاوران غیرمکتبی، بالاخره فایده شمریده است که با سرکوشی و حیثیتهای عکس العملی و سازمان نیافته، بمقصود اصلی خود نخواهد رسید .

مسئله این نیست که امکان مادی تحقق اجرای چنین طرح فاشیستی وجود دارد یا نه و با آن مسأله این نیست که "بازسازی نیروی انسانی" از همانجا آغاز میکند که دوایر حفاظت ساواک شاه از هم پاشیده شد . مسأله ی مهم، برای رژیم جمهوری اسلامی، اینست که فعلاً تسلسل اسب در اختیار دارد؛ یک طرح کامل و دقیق و همد جانبه و با تمام ریزه کاریهای آن که یک رژیم فاشیستی، اگر بتواند، بپردازد؛ سرکوب کارگران و سایر زمینکنان مسیبه آن سخت نیازمند است . و با در دست داشتن این طرح، بنا به آن عمل معروف، برای رژیم جمهوری اسلامی ده درصد شصت درست است و در مورد تحقق ده درصد شصت، البته با پیگیری خوابش را بیدار و آرزویش را بگور ببرد . *

توضیحات

(۱) "موارد غیرقانونی" تحصن ها، اعتبارات و تظاهرات، که در "بازسازی نیروی انسانی" بکرات تکرار میشود، از شبکه های جالبی این لایحه و تمهیداتی از دغلیازی و رسالت کاری رژیم جمهوری اسلامی است . با توجه به این که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ذکر از تحصن ها و اعتبارات نشده، با توجه به اینکه شورای انقلاب بدقیقات تحصن ها و اعتبارات را ممنوع و غیرقانونی اعلام کرده و با توجه به اینکه رهبران جمهوری اسلامی، تحصن ها و اعتبارات را مخالف اسلام دانسته اند، آیا مکتب موارد قانونی تحصن ها و اعتبارات نیز میتواند وجود داشته باشد؟ از طرف دیگر، مفهوم مخالف، "موارد غیرقانونی" تحصن ها و اعتبارات و تظاهرات، موارد قانونی تحصن ها و اعتبارات و تظاهرات

میشود . چگونه ممکنست قانون اساسی جمهوری اسلامی، مصوبه های شورای انقلاب، فرمانات رهبران جمهوری اسلامی، و لایحه ای را غیرقانونی اعلام کنند، ولی یک لایحه ی قانونی همین جمهوری اسلامی، چندین بار تلویحاً و عملکرد همین رژیم، همواره آن امر را بگونه ای مجویز کند؟

برای حل این معما و روشن شدن قضیه لازمست یکی دو مثال بزنیم :

وقتی که چندین ده نفر از دانشجویان و غیر دانشجویان وابسته بد حزب جمهوری اسلامی در فروردین ماه ۹۵، در فروردین ماه ۵۹، سازمان مرکزی دانشگاه شیراز را اشغال میکنند این از موارد قانونی تحصن

است و لی اعتراضات چندین هزاره دانشجویان همین دانشگاه به این امر، از موارد غیرقانونی تظاهرات است . تحصن دانشجویان انقلابی در تهران و شهرستانها در گذشته و فعلی و جاری عالی، در همان تاریخ، از موارد غیرقانونی تحصن است ولی تحصن جماعتی چهارهزار و ۳۰۰ بدستان بگرامی از موارد قانونی تظاهرات و اعتراضات

راه پیمایی ها و تظاهرات موافق رژیم، در هر روز و هر ساعت و در هر جا، همواره قانونی است و لی راه پیمایی هسته ها و تظاهرات کارگران و سایر زمینکنان نیروهای انقلابی و سایر نیروهای مردمی، عملاً در همه جا و در همه حال از موارد غیرقانونی تظاهرات است .

اعتصاب توام با اعتراضات تحصن از وابستگان به حزب جمهوری اسلامی در چندین ماه پیش بمنظور انحلال شورای کارگران کارخانه های ماشین سازی شیراز، از موارد قانونی اعتصاب است ولی اعتصاب توام با اعتراض هزاران کارگر همین کارخانه برای حفظ دستاوردهای خود از موارد غیرقانونی اعتبارات

از این موارد غیرقانونی "موارد قانونی" دهها هزاران نمونه در این دو سال اخیر میتوان ارائه داد که آخرین آنها همین چند روز پیش در دبیرستانهای خوارزمی مشاهده شد که اشغال چندین از وابستگان رژیم بشام "گانون توحید" از موارد قانونی تحصن بود و اعتراضات یکپارچه ی دانش آموزان و خانواده های آنها در تعطیل این دبیرستانها از موارد غیرقانونی تظاهرات و اعتراضات .

(۲) البته به امتثنای مواردی که در صورت لزوم برونقد را ... به مراجع و دادگاههای دیپلاک ارسال میشود (ماده ی ۴۱)

(۳) یکی از این دبیران حزب منحل شده رستاخیز در سطح استان "سعید آثانی سیدمحمد کیاش (که اسناد آن فعلاً در تشریفات چاپ انتشار یافت) مدیرکل سابق آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی، فعلاً نماینده ی اهواز در مجلس شورای اسلامی است .

(۴) حجت الاسلام دکتر بهمنی، چهار ماه قبل ضمن مباحثه ای با خبرنگاران اعلام کرد: "جلسه ی سوابق دقیق پاکسازی را اعلام میکند (منظور لایحه ی قانونی بازسازی نیروی انسانی) است که اکنون در دست ماست . او در همین مباحثه گفت:



۱۷ اسفند (۸ مارس) روز جهانی زن را گرامی داریم

۷۱ سال پیش در کشور سرشاری زنان سوسیالیست کشورهای مختلف جهان در کپنهاگ به پیاس مبارزات قهرمانانه زنان یک کارخانه پیراهن دوزی در نیویورک در روز ۱۷ اسفند (۸ مارس ۱۹۰۹)، این روز را به نام روز جهانی زن نامگذاری کردند تا پیام آور روزی باشد که همه گونه ستم و استیصال طبقاتی از بین رفته و زنان و مردان دوشادوش یکدیگر بدون کوچکترین احساس برتری طلبی جای خود را در جامعه باز یابند.

رژیم سرکوبگر و وابسته محمدرضا شاهی، سالهای سال تمامی کوشش خود را بکاربرد تا از بزرگداشت این روز در ایران جلوگیری کند. رژیم شاه حتی بجای آن، روز ۱۷ دی، روز کشف حجاب اجباری در زمان رضاخان، را بعنوان روز زن اعلام نمود. رژیم می‌کوشید با علم کردن سازمانهای فرمایشی زنان و جمع کردن عده‌ای از زنان رجال و اشراف و درباریان، همزمان با شکنجه و اعدام انقلابیون زن، با جنجال و هیاهو و با برگزاری مراسم و کنفرانس‌های فرمایشی چهره عمیقاً ارتجاعی خود را در پشت پرده‌ای از عوام‌فریبی و ظاهرسازی پنهان سازد؛ بدون اینکه قادر باشد کوچکترین گامی در جهت بهبود شرایط و زندگی زنان و زنمندی بردارد.

اما زنان مبارز ایرانی که علیرغم تمام این تمهیدات، نقش خرابکارانه، این تبلیغات را در شخصیت خویش باز شناخته بودند، با شرکت فعال در مبارزات توده‌ای سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷، نقش موثری در سرنگونی رژیم شاه ایفا کردند. با این تصور که با سرنگونی رژیم شاه، روابط ستم شاهی نیز از میهن مارکست بر بسته و روابط نوین جایگزین آن گردد، آماواهی بودن این انتظار بسیار زودتر از آنچه تصور میرفت عیان گردید.

رژیم جمهوری اسلامی از اولین روزهای غصب قدرت و در حالیکه هنوز خون شهیدان قیام بهمن بر اسفالت خیابانها باقی بود، اولین اقدام خود را در سلب حقوق دمکراتیک زنان اعلام نمود:

در روز دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ دفتر آیت‌الله خمینی اجرای قانون حمایت خانواده را متوقف کرد و چند روز بعد "امام امت" اعلام نمود که:

"زن در اسلام حق طلاق دارد، به شرطی که در وقت ازدواج شرط کند،" به دنبال این اظهارات آیت الله مهدوی کنی رسماً اعلام کرد که:

"چون طبق مقررات اسلامی حق طلاق با مرد است و قانون حمایت خانواده به امر آیت الله خمینی ملغی می‌باشد، لذا طلاق از طرف زوج بلامانع است." در پی این دستور العمل چند ماه بعد از ازدواج برای زنان از ۱۸ به ۱۳ سال تقلیل یافت. اما این هنوز از نتایج سحر بود، بزودی اقدامات گسترده برای برای سلب حقوق زنان کم کم به تمام زمینه‌های اجتماعی گسترش یافت، زنان بسیاری تنها بجرم زن بودن از کار بیکار شدند، حجاب برای زنان شاغل اجباری شد، زنان از قضاوت منع شدند... بالاخره قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی، با تمام کوششی که تدوین کنندگانش برای پوشیده نگه داشتن واقعیات مستتر در سطر سطر آن بکار برده بودند، بعنوان سند رسوایی هشتست حاکمه برای نفی حقوق اجتماعی زنان، با رای ۹۹ در صدی "امت مسلمان" به تصویب رسید. از این پس با قانونی شدن اقدامات ماحیان قدرت، سرکوب مبارزات زنمندان و از جمله زنان ابعاد جدیدی یافت، اخراج از کار، تحمیل حجاب اجباری به بیانه، "انقلاب اداری"، نفی حقوق زنان در

خانواده قانونی شد و بالاخره با تدوین قانون صدمردمی جدیدی شورای عالی قضایی تحت نام " لایحه قضا و مقررات آن" به این تصویفات فاشیستی بعد جدیدی داده شد.

نگاهی به اقدامات رژیم جمهوری اسلامی در مورد زنان، میتواند به آسانی نشان دهد که آنچه در این دو سال اتفاق افتاده، در ماهیت و مضمون با آنچه که در دوران حاکمیت آریامهری انجام شده تفاوت اساسی ندارد. هر دو رژیم میکوشیدند و می کوشند از زنان غروسکایی سازند که فقط در ظاهر با یکدیگر تفاوت دارند. یکی بزرگ کرده و آلوده، و دیگری با حجاب و پوشش اسلامی، ولی هر دو بدور از فعالیت اجتماعی و رانده شده به کنج خانه. بعلاوه رژیم جمهوری اسلامی سبزه مانند سلف آریامهری از اعلام روز ۸ مارس بعنوان روز جهانی زن ایبا داشته و برای مقابله بینا مبارزات زنان روز دیگری را بعنوان روز زن اعلام نموده است.

آیا این امر اتفاقی است؟ آیا اتفاقی است که رژیم ستمگر زن را به عنوان موجودی درجه دوم پنداشته و تمام سعی و کوشش برای خارج کردن او از صحنه فعالیت‌های اجتماعی است؟ آیا این امر خود نشان از وحشت آنان از رشد آگاهی زنان و شرکت آنها در مبارزه اجتماعی ندارد؟ آیا تاکنون زحمتکشان جهان، تاثیر مبارزات زنان در جنبشهای انقلابی را کم تجربه کرده‌اند؟

" بدون شرکت زنان هیچ جنبش انقلابی به پیروزی نخواهد رسید"

آری - این واقعیت را تاریخ بارها ثابت رسانده است - چه فراوانند زنان زحمتکش که بدست مزدوران سرمایه به شهادت رسیده‌اند و چه انبوه‌اند زنان کارگری که جان خود را در راه دفاع از آرمان کمونیسم فدا کرده‌اند.

با دفاع فعال از حقوق اجتماعی زنان، با کوشش برای بالا رفتن آگاهی زنان زحمتکش و محروم اجتماع، و با شرکت فعال در مبارزات آنها، باید زنان انقلابی تاریخ را پاس داریم. و ادا نامه دهندگان راستین راهشان باشیم.

آزادی زنان معیار آزادی جامعه است

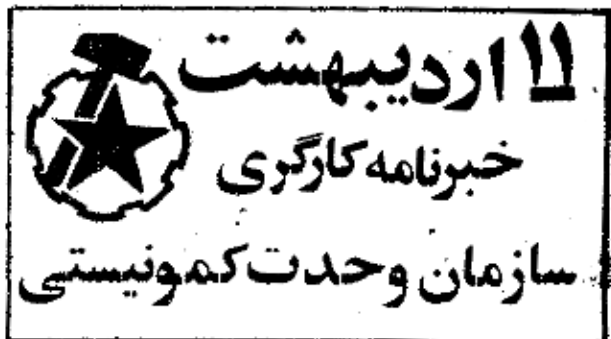
سازمان وحدت کمونیستی

رزمندگان...

داده‌ایم باین اعلام مواضع جدید درقبال انقلاب ایران بر جورد هوا هیم کرد.

(۲) رجوع کنید به "نحی پیرامون تئوری انقلاب" و "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی"

(۳) قابل توضیح است که "ماحت اقتصادی - اجتماعی، یا سیستم اقتصادی - اجتماعی، با شکل بندی اقتصادی - اجتماعی... مضمون واحد و یکسانی دارند ((و)) عبارتند از مرحله ای ارتکاب حیات اجتماعی که یک نوع تاریخی جامعه را که مبتنی بر وجه تولید معینی باشد، تعیین میکند" (اسطراب... ص ۱۲)



۱۱ اردیبهشت شماره ۲۱، خبرنامه کارگری سازمان وحدت کمونیستی منتشر شد. مطالب این شماره:

• آموزش سیاسی - قسمت دوم: کالا

• اعتراض کارکنان شرکت نفت و ...

• اخبار...

• کارگران مبارز: با اتحاد خود به افشای هر چه بیشتر انجمنهای اسلامی فرمایشی بکوشیم.

• سود ویژه و عملکرد دولت نسبت به آن

در حاشیه...

اعراب یا خلق عرب فلسطین در آن زمان، افکار عمومی در کشورهای عربی نمیتوانست وجود سربازان امپریالیستی را در خاک اردن پذیرفته و تحمل نماید. در آن زمان برای امپریالیستها همچنین این امکان وجود نداشت تا از سربازان عرب برای سرکوب فلسطینی رزمندگان فلسطین استفاده نمایند. از اینرو، بهترین بدیلی را که امپریالیستها در اختیار داشتند این بود که از مزدورانی استفاده نمایند که نه عرب باشند و نه به کشورهای امپریالیستی تعلق داشته باشند. در آن زمان (سال ۱۹۴۵) این وظیفه را چند هزار مزدور پاکستانی به رهبری ژنرال خود فروخته‌های بنام ضیاء الحق بر عهده گرفتند. (در زمان زمانمداری ژنرال یحیی خان) و بدرستی که ضیاء الحق و مزدوران پاکستانی با کشتار و قتل عام انقلابیون فلسطینی در پشیمانی از ملک حسین، سرپرستی خود به امپریالیسم و ارتجاع جهانی را بخوبی بشیو رساندند.

ژنرال ضیاء الحق که در آن زمان ژنرال کمنا می بیش نبود توانست با کشتار میارزین فلسطینی به امپریالیستها نشان بدهد که در مواقع لزوم میتواند ژاندارم و مزدور مطمئنی برای منافع آنها در منطقه‌ای خاورمیانه باشد. وی که با سرنگون ساختن موش و سوانجسام اعدام او توانست به مقام ریاست جمهوری پاکستان برسد، هم اکنون بعنوان فیصلال مایشاء دولت و ارتش پاکستان قادر است این نقش را به وجه بهتری ایفا نماید. بخصوس با توجه به اسلامی بودن پاکستان (پاکستان در واقع اولین جمهوری اسلامی است) بنام اسلام بود که پس از استقلال هند از آن کشور جدا گردید. ضیاء الحق و مزدوران زیر سر دست او میتوانند نقش بسیار مهمی را در کشورهای منطقه که عموماً اسلامی هستند ایفا نمایند. ارتش و نیروی هوایی نسبتاً ورزیده‌ای که پاکستان و تراکم جمعیت در آن کشور اینکار را بمراتب برای ضیاء الحق، اربابان وی و مرتجعین منطقه ساده‌تر میسازد. از اینرو و در انطباق با شرایط موجود در جهان امپریالیسم است که ضیاء الحق پاکستان را به بزرگترین صادر کننده‌ی مزدور به جهان سوم تبدیل کرده است. نیروهای ارتش پاکستان هم اکنون به تعلیم ارتشهای مختلفی مشغول هستند و پاکستان مزدوران بسیاری را به آن کشورها (مشمارخا ورمیانه) گسیل داشته است. مثلاً، هم اکنون بیست هزار مزدور پاکستانی در عربستان سعودی بسر میبرند و از حاکمیت خانواده‌ی این سعود و منافع امپریالیسم در آن کشور پشتیبانی می‌نمایند. قرار است چند هزار سرباز مزدور دیگر نیز به پاکستان به آن بیست هزار تن بیوندند. و هنوز مزدورانی که همراه ضیاء الحق در سال ۱۹۴۵ پاکستان را به قصد اردن ترک نمودند به کشور خود بازنگشته‌اند. بنا به گزارش

موسسه مطالعات استراتژیک هندوستان، اکثریت نیروی هوایی و نیروی زمینی شیخ نشین ایوطفی در دست ارتش پاکستان است. و پاکستان با بسیاری از کشورهای نفت خیز منطقه قراردادهای نظامی منعقد کرده که در ازاء دریافت پول سربازان آنها را تربیت کرده و به آن کشورها گسیل دارد. این طرحی است امپریالیستی، و بنظر میرسد در ادامه‌ی دگرترین شکسبون و نقش ژاندارمینی مزدوران سرسپرده در کشورهای تحت سلطه باشد. این برای، در این طرح امپریالیستی، اولاً "امنیت" کشورهای آسیای پذیر نفت خیز حفظ شده و با دفاع از حکام این کشورها از منافع امپریالیستها نیز پشتیبانی میگردد. ثانیاً، این محافظت بدون نیاز به نیروهای امپریالیستی و به کمک ارتش تقریباً خودی (یعنی اسلامی) انجام میشود که خمشی را بر نمی انگیزد. ثالثاً، از خوان یخمای نفت بهره‌ای میبرد و ژنرال ضیاء الحق نیز قادر خواهد بود تا با پول نفت کشورهای منطقه از منافع امپریالیستها در منطقه پشتیبانی نماید. چنانچه معالده‌ای برای امپریالیستها، شیوخ و طبقات حاکم کشورهای تولید کننده نفت و جناب ضیاء الحق از این بر سودتر؟

لایحه قانونی...

"تصفیه لازمست که با دقت همراه باشد لازم به تذکر است که در زمان تشکیل هیاتهای پاکسازی، چند گروه غیرقانونی هم تشکیل شد و دست به تصفیه زد و بدون اینکه رعایت اصول اسلامی را بنمایند، بعنوان مثال، افراد را که به اتهام عضویت در حزب منصورستان خیر تصفیه کرده‌اند. در حالیکه این عده بالاچاره عضویت این حزب در آمده و پس از عضویت هیچگونه فعالیتی نداشته و پیش و بعد از انقلاب، کاملاً در حد امن انقلاب بوده‌اند ولی دیده شده‌مین افراد پاکسازی شده‌اند" (کیهان ۲۴ مهر ۵۹)

(۵) در مقابل سئوالات کتبی و شفاهی برای استخدام مخفیانه‌ی بین سی تا صد هزار (روایات مطبوعات رسمی در این زمینه متقاوت است) معلم جدیداً آموزش و پرورش به جای دهها هزار معلمین پاکسازی نشده و نیز در مقابل نمونه‌های سئوالات کتبی و شفاهی در مورد معلمین شاغلین وزارت آموزش و پرورش (که در نشریات مختلف چاپ شده و مورد افشاکری قرار گرفته‌اند)، در زبان فارسی کلمه "سب" عبارتی نمیتوان یافت که ابهام‌بخش آن را بنمایند بگذارند. در این زمینه، "تفتیش عقاید قرون وسطایی"، چنانچه عبارت نارسایی.

در حاشیهٔ رویدادها

مزدور امپریالیسم، میهمان دولتمردان جمهوری اسلامی

در هفتدهٔ گذشتهٔ هفتگی از حاشیهٔ کنفرانس سران اسلامی در طائف برای مباحثهٔ مسائل دولتهای ایران و عراق حاشیه دادن به جنگ ایران آمدند. سردمداران رژیم که در سابق و هم اکنون هر گونه مذاکره با امپریالیسم یا نمایندگانش را "مردود" می‌شماریست. گناه بیگانه و بخصوص در زمانی که این نمایندگان در پوششهای عوامفریبانه‌ای نظیر "هیأت نمایندگی کنفرانس اسلامی" قصد مذاکره داشته باشند، به آن رضایت می‌دهند. حتی اگر مذاکره کنندگان دست نشاندهٔ آنان شناخته شده‌ای همچون ضیاء الحق باشند.

برای آشنایی بیشتر با این عامل امپریالیسم، شماری از اقدامات وی را در جهت خدمت به منافع اربابان دگرپیکشیم. خصوصاً اینکه وی رئیس‌جمهور اولین "جمهوری اسلامی" در جهان نیز هست.



با توجه به تجربیات تلخ آمریکا در جریان جنگ ویتنام، و با توجه به تغییرات اقتصادی، سیاسی و نظامی در کشورهای امپریالیستی و در مناسبات میان آنها، امپریالیستها در سال ۱۹۶۹ یعنی آغاز زمانمداری ریحارد نیکسون در آمریکا، برنامه‌ای را که توسط همسفری کیسینجر طراحی شده بود (دکترین نیکسون) در بوته‌ی آزمایش قرار دادند. دکترین نیکسون را میتوان بیابکر: (۱) کنترل هم‌مونی مطلق امپریالیسم آمریکا به یک هم‌مونی نسبی در میان امپریالیستها؛ (۲) بازسازی اقتصادی کشورهای امپریالیستی اروپای غربی و آمریکا - نیم زاپس به کمک برنامه‌ی مارشال آمریکا و برای جلوگیری از انقلابات سوسیالیستی در آن کشورها انجام شده بود؛ (۳) بهم بستگی و ادغام اقتصادی میان کشورهای به‌فصل امپریالیستی برهبری امپریالیسم آمریکا؛ (۴) موازات آن هنکاریه‌های سیاسی میان آن کشورها؛ (۵) ظهور چین توده‌ای به‌مناسبت یک قدرت قابل ملاحظه؛ (۶) ظهور کشورهای مستعمراتی در میان کشورهای تحت سلطه، بحساب آوردن و بر اساس این شرایط، کیسینجر بحثی بگی از بزرگترین ایدئولوگهای امپریالیست در عمل دریافتی بود که در این مرحله از تاریخ جهان امپریالیسم، باید مسئولیتهای امپریالیسم آمریکا در دوران جنگ سرد را میان نماینده کشورهای امپریالیست و برخی از مستعمرات

سربازان مراکشی در زنگبار و...
امپریالیستها در سال ۱۹۷۰ در اردن نیز از طرح "ویتنامی کردن" و بخاطر نجات تنجاف و تخت ملک حسین، که در ارمباررات استقلال فلسطین به مظطره افتاده بود، استفاده نمودند. چه در آلمان امپریالیستها قادر به پیاده کردن نیرو برای پشتیبانی از ملک حسین نبودند. بعبارت دیگر، به سبب همسنگی



هفته‌نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی